

گفتمان پسا صهیونیسم و آینده اسرائیل؛ فرصت‌ها و تهدیدها

دکتر محمد سهرابی^۱

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی و دانشگاه علوم انتظامی

احسان جنتی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(تاریخ دریافت 93/4/25 - تاریخ تصویب 93/6/31)

چکیده

ایده صهیونیسم محصول قرن نوزدهم و ناشی از نوعی برداشت سیاسی از مذهب یهود بوده که به تدریج و با حمایت‌های دول غربی در قرن بیستم توانست با ایجاد یک گفتمان مشترک، افکار عمومی یهودیان را معطوف به سرزمین فلسطین نماید و با تشکیل دولت یهودی، ضمن دادن نوید آرامش به یهودیان مهاجر در سرزمین تعیین شده، ایده فراسرزمینی نیل تا فرات را نیز مطرح نمود. اما این اجتماع چندپاره پس از گردهم آمدن با چالش‌های مختلفی در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، جمعیتی، استراتژیک و بالاخره فکری، هویتی و گفتمانی مواجه می‌باشد به نحوی که تغییرات وسیعی در حوزه اندیشه حاکم بر تشکیل دولت یهودی خود را نمایان نموده است. تغییراتی در سطوح دانشگاهی و آکادمیک درونی اسرائیل که با بازنگری در صورت بندی‌های گفتمان صهیونیسم، آسیب‌شناسی و سنجش میزان تحقق وعده‌ها و اهداف، چالش نوین فکری را پیش روی جامعه و هیئت حاکمه این رژیم قرار داده است. این روند تشابهات بسیاری با جریان پسامدرنیسم در برابر مدرنیته در غرب دارد.

عبور از این بن‌بست فکری و عملی از طریق گفتمان‌های جایگزین و راهکارهای نوینی که با توجه به واقعیات درونی و بیرونی اسرائیل در منطقه خاورمیانه در حال طرح شدن است، گمانه‌هایی را پیرامون اقبال عمومی به پیشنهاد فکری نوین، دارای تطابق بیشتر با واقعیات و احتمال سقف‌گذاری و جایگیری آن، رهنمون خواهد ساخت.

واژگان کلیدی: گفتمان، صهیونیسم، پسا صهیونیسم، مدرنیسم، پسامدرنیسم، سقف‌گذاری.

مقدمه

در خلال سده‌های اخیر تفکری سیاسی و در عین حال غیرمذهبی با رویکردی ابزارگونه به مذهب یهود، اندیشه‌ای در تباین با اعتقاد سنتی یهودیت مبنی بر اقامه دولت یهودی و بازگشت به سرزمین مقدس، پیش از ظهور ماشیاح نجات-بخش، را مطرح نمود. نظریه‌پردازان این نهضت با طرح ایده صهیونیزم به عنوان گفتمان پیشنهادی خود برای ایجاد تهییج عمومی در جوامع پراکنده یهودیان سراسر جهان، حکمرانی قوم یهود در سرزمین موعود را برای تحقق وعده الهی اعلام نمودند. ایده‌ای که در بُعد سرزمینی آرمان اسرائیل بزرگ را زمینه‌ساز بازگشت به دوران عظمت تاریخی این قوم تلقی نموده و تشکیل دولت یهودی را عاملی وحدت‌بخش و رافع سرگشتگی و آوارگی قوم یهود، ارزیابی نمود. باید اذعان کرد که همین اقدام پیش‌دستانه برای تشکیل دولت در سرزمین مشخص مورد اختلاف نظر متفکران یهودی، علمای مذهبی و ارتدوکس سنتی بود. برخی از آنان تشکیل دولت را برخلاف وعده‌ی الهی پنداشته و تشکیل آن به ظهور مسیح معطوف دانستند. این درحالی است گفتمانی که به ایده‌ی مسلط تبدیل شد، در حقیقت همان مبانی فکری و سیاسی نهضت صهیونیزم، پدیده آمده از اواخر قرن نوزدهم بود که در 4 می 1948 در چارچوب دولت اسرائیل تجلی یافته و توانست افکار عمومی درونی را نسبت به این اقدام، اقناع نماید.

در این راستا نمی‌توان از حمایت‌های دول غربی به ویژه کشورهای انگلستان و آمریکا چشم‌پوشی نمود. حمایت‌هایی که ناشی از تعریف منافع دوسویه و برنامه‌های آمریکا برای دستیابی خاورمیانه‌ای تحت تسلط بوده و بعدها در چارچوب طرح‌های یانون و خاورمیانه‌ی بزرگ از سوی مقامات آمریکایی مطرح گردید.

اشغال‌گری و تلاش برای جایگیری گفتمان نوین در اندیشه‌ی یهودیت که از ابتدا نیز با معیارهای تاریخی، انسانی، هویتی، حقوقی در تعارض بود، آوارگی ساکنان این سرزمین تاریخی را به همراه داشته و در اسناد دوران اشغال و شرایط تثبیت به این مسئله اشاره و توجهی نشده است. اما آنچه که در میدان واقعیات منطقه‌ای مشهود است، مناقشه‌ی فلسطینیان اسرائیل به عنوان یکی از اساسی‌ترین مناقشات عرصه‌ی بین‌الملل و به تعبیری محور و کانون مناقشه‌ی جهان غرب با جهان اسلام است، حال آن که پس از دهه‌ها تحریف و نقض حقوق، نظریه‌پردازان و هیئت‌حاکمه‌ی اسرائیل و حامیان آنان دریافته‌اند که سیاست سرکوب و گسترش سرزمینی، نتوانسته متضمن امنیت این رژیم باشد. باید اضافه نمود که رویکردهای گذشته اعتراضات قابل‌اهتمامی را از جانب افکار عمومی به همراه داشته است.

مجموعه‌ای از تحولات فکری و اجتماعی در دوران جامعه‌ی چندفرهنگی اسرائیل در خلال دهه‌های اخیر قابل مشاهده بوده که بازتاب آن در عرصه‌ی سیاسی نیز نمودار گردیده است. در فضای نوین، ایده‌های تجدیدنظر و اصلاح‌طلبانه و انتقادی نسبت به عملکرد جریان صهیونیزم رو به تزاید بوده به نحوی که اقبال افکار عمومی به راهکارها جایگزین را به دنبال داشته است.

تشکیل کشور فلسطین و لزوم اهتمام به نیازهای یک جامعه‌ی چندفرهنگی و پدیده‌ی جهانی‌شدن دیگر به عنوان یک تهدید نبوده، بلکه به عنوان یک نیاز امنیتی از سوی اکثریت افکارعمومی و سیاستمداران اسرائیلی نگریسته می‌شود. این درحالی است که روند بن‌بست فکری و افناعتی پروژه‌ی صهیونیسم و ناکامی آن در خصوص پاسخگویی به نیازهای ذهنی و عینی اجتماع اسرائیلی توأم با نگاه جامعه‌ی دانشگاهی اسرائیل به سنجش میزان تحقق آرمان‌های اولیه‌ی صهیونیسم و اتوپیای ترسیم شده در آن با شرایط نامنی و مشکلات عدیده‌ی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، ترتیبات نوین فکری را در اسرائیل سامان داده و تحدید مرزها با لحاظ حقوق فلسطینیان به منظور دستیابی به امنیت پایدار را امری اجتناب‌ناپذیر نموده است. آنچه مسلم است این که؛ در صورت عدم توجه سیاستمداران اسرائیلی به شرایط داخلی شکننده در اسرائیل و اهتمام به استیفای حقوق فلسطینیان، چالش‌های جدی در عرصه‌ی داخلی در انتظار این رژیم خواهد بود.

رژیم صهیونیستی با واقعیات اجتماعی مختلفی روبرو است و موضوع آرمان ایجاد کشور یهودی و دموکراتیک همراه با امنیت و آرامش در آینده صهیونیسم با چالش‌های تاریخی و جامعه‌شناختی متعددی مواجه شده است و امروزه چهار طیف داخلی در اسرائیل وجود دارد، عده‌ای که معتقد به بقاء و حیات اسرائیل از طریق تداوم خروج از اراضی فلسطینیان و تمکین به تشکیل دولت مستقل فلسطین است و عده‌ای دیگر تهدید اولیه‌ی اسرائیل را تروریسم و کشورهای می‌دانند که از تلاش برای مسلح شدن به سلاح هسته‌ای می‌باشند و گروه سوم عدم عقب‌نشینی از آموزه‌های تحریف شده‌ی مذهبی را متعصبانه دنبال نموده و هرگونه عقب‌نشینی فکری و سرزمینی را خیانت به آرمان اولیه‌ی صهیونیسم می‌پندارند. گروه چهارم موسوم به جریان پسا صهیونیسم که نزدیکی زیادی به گروه اول دارد، تجدیدنظر جدی در ایده‌ی صهیونیسم به همراه واکاوی و لزوم بازنگری در عملکرد و میزان تحقق اهداف صهیونیسم را خواستار است. این ایده‌ی نوین به دلیل تطبیق با شرایط سیاسی و اجتماعی، همراهی افکارعمومی و دانشگاهی را به همراه داشته و در مقاله‌ی حاضر دستمایه‌ی اولیه؛ بررسی و تدقیق با نگاهی اندیشه‌محور به درون تحولات فکری جامعه‌ی اسرائیل قرار گرفته است.

برخورد فکری فیما بین موضوع ملت، تاریخ و هویت در سرزمین یهودی

در چند سده اخیر موضوع "ملیت" در گفتمان مدرنیسم نقشی همانند مسیحیت در دوره فئودالیسم را ایفا نموده است، نمونه آن پیش‌بینی‌هایی است که در آن زمان پیرامون حکومت از طریق علم کیهان‌شناسی انجام می‌گردید. بنابراین در دنیایی که از یک سو کاپیتالیسم حضور داشته و از سوی دیگر موضوع میزان دخالت دولت بر ارتباطات مطرح بوده است، بحث "ملیت" جایگزین "مذهب" توده‌ها شد و به آنان حسی از همبستگی اجتماعی و هدفداری حیات را القاء نمود. به تعبیر آنتونی اسمیت، ملیت نقش یک مذهب جایگزین را دارد که هدف آن غلبه بر احساس بیهودگی حاصل شده از حذف هرگونه نظریه‌ای پیرامون زندگی پس از مرگ است و این مهم از طریق ربط دادن افراد با جوامع موجود در موضوع ملیت انجام می‌پذیرد. جوامعی که نسل‌های آنان ارتباطات پایداری را در دایره‌ی هویت‌ها، علائق و خاطرات مشترک شکل می‌دهند. این درحالی است که ملیت به تنهایی قادر به مقابله با گسترش سکولاریزم نبوده و نقطه قوت آن؛ امید، حافظه‌ی تاریخی و سرنوشت است و موضوع تاریخ، تقلیل دنیایی قدرتی الهی و خلق جایگزین برای اجتماع است و ملیت

برای تاریخ دنیوی در تاریخ الهی و اخروی ضمانت اجرایی ایجاد کرده و در دنیای مدرن تاریخ هم بعد اخلاقی داشته و هم نمایش دنیوی و خاکی عبودیت و بندگی است. در این بین مورخان نقش حساسی را برعهده دارند و به عنوان وعاظ یک ملت وظیفه‌ی مرتب کردن و کنار هم قراردادن قطعات تاریخی به نحوی روشن و متعادل به همراه ترجمان تصویر آرمانی گذشته نژادی، برای واقعیت امروزی به روش علمی و دانش محور، را برعهده دارند. تاریخ‌نگاران به تعبیر دوباره‌ی اسمیت، علم را برای اثبات و نظامندی زندگی اجتماعی و تصویرسازی اسطوره‌های تأثیرگذار در گذشته، بکار می‌برند. توجه به این روند در فهم موضوع مورد بحث و در تدوین گفتمان‌های صهیونیزم و پست‌صهیونیزم، بسیار حائز اهمیت بوده و هست، در حقیقت این محوری است که تحلیل اصلی حول آن شکل خواهد گرفت.

تاریخ بالادستی متشکل از ریشه‌های ملی و تباری، خود را از تاریخ و از درون قهرمانان افسانه‌ای و نشانه‌های مثالی، حوادث برجسته، درون‌های طلایی، پیشینه‌های باستانی و سنت‌ها و آداب قدیمی، بدست می‌آورد. حافظه و تاریخ‌نگاری ملی از لحاظ تمایل به تفسیر پدیده‌های فردی و اجتماعی به عنوان نتیجه‌ی تولید مجموعه‌ای از حوادث که هویت نمود آشکار این پدیده‌ها است، نقش مهمی را ایفا نموده و رویکرد آن اصولاً تاریخی است. تاریخ‌نگاری ملی از نظر سازماندهی اصول، روش‌ها و اهداف افراد خاص یا طبقه‌ی اجتماعی مشخص از طریق تحلیل تاریخی آن جامعه، دارای نقش ممتازی می‌باشد. در دهه‌های 1980 و 1990 میلادی اصلاحات تاریخی در بسیاری از کشورهای جهان آغاز گردید و تضادهای تاریخی راه خود را در آلمان، فرانسه و آمریکا و بسیاری از کشورها گشود، این درحالی است که در حقیقت اصلاحات تاریخی غالباً نظریات خود را از نظام‌های مشابه همراه با پذیرش حساسیت‌های هنری و ادبی، اخذ نموده و در نهایت مبدل به پدیده‌ای جهانی شده‌اند، که افکار عمومی را در ژاپن، استرالیا، هند، آفریقا، اروپا، آمریکای لاتین و کانادا به سوی خود جلب کرده است. (D.Smith, 1986, 179-181) مباحث مرتبط با حافظه‌ی جمعی و بحث تاریخ‌نگاری در دهه‌های 80 و 90 میلادی به عنوان دلمشغولی اساسی نخبگان محسوب شده؛ بالاخص گروهی از اقلیت‌ها که هویت‌ها و سرگذشت‌های آنان در خلال این بحث به چالش کشیده شده است. موضوع تاریخ با ایده‌ی "ملیت" و "ملت" در ارتباط وثیقی است و بحران‌های اخیر در تاریخ‌نگاری و حافظه جمعی بواسطه‌ی بحران‌های پیرامون "هویت‌های ملی" است. (Ibid, 182) آنچه در ادوار اخیر به صورت اصلاحات و تضادهای تاریخی متعدد مشاهده می‌گردد، افول موج ملیت‌گرایی و گذار از حالتی غالب و مسلط در حافظه و تاریخ به حالتی دیگر است، یعنی گذار از مفهوم تاریخ‌نگاری به مفهوم فرا تاریخ‌نگاری اجتماعی. در دوران استیلای ناسیونالیسم، حافظه‌ی تاریخی به عنوان یک اصل بنیادین در هویت‌های جمعی مطرح شده و موجبات وحدت بخشی به ملت‌ها را فراهم آورد. در دوره‌ی سلطه و شکل‌گیری سوسیالیسم جهانی و فرهنگ پست مدرن نیز حافظه‌ی پساتاریخی به عنوان ساختار شکن و موجب تجزیه‌ی هویت جمعی و تفرق ملت‌ها است و این امری است که آرتور شلینگر در کتاب خود از آن اظهار تأسف می‌نماید. (Schlesinger, 1991, 45-50)

پارادایم پساتاریخی نظر مساعدی پیرامون تمایل تاریخی برای متراکم‌سازی پدیده‌های فردی و اجتماعی در درون هویت‌ها و قوانین توسعه ندارد. از نظر این پارادایم چنین تراکمی باعث اتفاقات پراکنده به موجودیتی یکدست، ثابت و

اجباری می‌گردد. (Maier,1988,187-190) پساتاریخ هویت‌های تاریخی را ساختار شکنی نموده و آنها را به عنوان موضوعات خود ساخته، ارائه می‌نماید، این ساختار شکنی در قوانین و روابط زیرساختی آن نیز مشاهده می‌گردد، بنابراین اگر حافظه‌ی تاریخی مورخان، ملت‌ها را می‌سازد، حافظه پساتاریخی ملت‌ها را ساختار شکنی نموده و اقدام به شکستن طلسم باستانی کرده، جمعیت و موقعیت تاریخ متعالی خود را به نمایش می‌گذارد و عرصه را برای ارتباطات و مذاکرات دموکراتیک بر مبنای عضویت وابسته، باز می‌کند. این در حالی است که ساختار شکنی یا هویت‌های جمعی به‌طور کامل امکان‌پذیر نیست، همان‌طور که در گذشته ساخت هویت‌های ملی مدرن مستلزم ساختار شکنی حتی نابودی آشکار هویت‌های سنتی پیشین قبیله‌ای، محلی، نژادی و مذهبی بوده و امروزه ساختار شکنی هویت‌های ملی مستلزم بازسازی هویت‌های از دست رفته و خلق بلادرنگ هویت‌های نوین است. (Habermas,1984,20-35)

بنابراین بازنگری‌ها و تضادهای تاریخی اخیر را باید در پشت صحنه‌ی فریادهای هویت‌های ملی و به عنوان نشانه‌هایی از بحران هویت ملی در عرصه‌ی جهانی شدن، تعبیر نمود. در این صورت گذشته از یک عرصه‌ی وحدت‌بخش به یک زمین مسابقه تبدیل می‌شود که در آن طبقات اجتماعی یا در سرگذشت ملی بزرگ و آرزوی آن می‌مانند و یا اساساً جدا از آن نمود می‌یابند و کشمکش برای مقبولیت روایت‌های بزرگ‌تر یا جهانی و کوچک‌تر یا محلی و از این رهگذر مقبولیت فرهنگی و جایگاه اجتماعی، آغاز می‌گردد و از این رو است که بازنگری‌های تاریخی همان‌طور که حاضر را روشن می‌نماید، آشکار ساز آینده خواهد بود، اگرچه امکان دارد کمی متناقض به نظر برسد. در گذشته هویت ملی ابزاری برای مدرن‌سازی سیاسی و اقتصادی بوده و در حال، به دلیل فشارهای ناشی از روند جهانی شدن از جایگاه خود افول کرده و محملی برای شکل‌گیری هویت‌ها و گفتمان‌های پست مدرن شده است و به تعبیر "لش واورى"؛ اهداف متغییر، کاپتیالیسم آشفته‌ای را بوجود می‌آورد که باعث پراکندگی مقدرات ملی می‌گردد. (Lash,1994,312-13)

نئوسه‌یونیزم و پست‌سه‌یونیزم

سوالی اساسی که بیش از سایر ابهامات مطرح می‌شود این است که؛ چه شرایط اجتماعی و تاریخی باعث ایجاد بحران هویت ملی و تغییر در آگهی‌های تاریخی در درون اسرائیل شده است؟ موج فراگیر هویت ملی در اسرائیل با ایجاد دولت یهودی در سال 1948 مطرح گردید. در اجتماع یهودی پیش از تشکیل دولت، این هویت در ابتدا از طریق مکتب مدنی پیشگام در جنبش کارگری، نمود یافت. در دوره‌ی ایجاد دولت باورهای پیشرو به باورهای دولت‌گرا یا رویکرد عبری هدایت گردید. در اسرائیل نیز نسخه‌های ثانویه‌ی هویت ملی حاکم گردید. هویت ملی-مذهبی، هویت لیبرال-مدنی و هویت ناسیونالیست-راست‌گرا در این جامعه نیز نمایان بود. (Ram,1993,10) در اواخر دهه‌ی 1960 گرایش‌های ناسیونالیزم هویت‌ساز تا حدودی فروکش نموده، اما تغییرات غیرقابل پیش‌بینی که با جنگ 1967 آغاز گردید، دوباره صحنه را تغییر داد. اشغال کرانه‌ی باختری و سایر سرزمین‌ها باور سه‌یونستی قدیمی "اسرائیل بزرگ" که همواره از سوی راست‌گرایان در اسرائیل مطرح می‌گردید، را تجسم و واقعیت بخشید و یک طبقه‌ی اجتماعی نوین که تا آن زمان در حاشیه و انزوا بسر می‌برد متشکل از فارغ‌التحصیلان ملی-مذهبی یشیوا از 1974 توسط جناح "گوش آمونیم"، بسیج

و سازماندهی گردید تا امکان احیاء و بازسازی باورهای پیشروی مطروحه در نیمه‌ی آغازین قرن بیستم، را بوجود آورد. علاوه بر آن این گسترش و توسیع سرزمینی موجبات رشد اقتصادی بی‌سابقه و ظهور طبقه اشراف جدید را نیز فراهم آورد. این روند و نوع عملکرد دولت باعث برانگیخته شدن اعتراضات از جانب نسل دوم جمعیت "مزراحی" (میزراهی) کمتر به‌رمند شد. (Pappe, 1993, 99-110) در دهه 1970 این اعتراضات با گروه موسوم به "پلنگ سیاه" آغاز شده، اما آنان بطور عمده از حزب لیکود و جریان راست‌گرا حمایت می‌کردند و این نقطه‌ی عطف و افول جریان کارگری آغازین و ارزش‌های آن بود. پس از جنگ‌های 1967 و اکتبر 1973 این سقوط آغاز گردید.

گسترش شهرک‌سازی یهودیان در سرزمین‌های اشغال شده و افزایش نفوذ کلی‌ملی-مذهبی‌ها روی سیاست‌های رژیم اسرائیل، افزایش اعتراضات مزراحی‌ها و ارتقاء جایگاه فرهنگ مزراحی و نمادهای آن و گسترش فعالیت‌های طبقه‌ی نئولیبرال و بازارمحور بنیانگذاران هیئت حاکمه، از اتفاقات این دوران است. به دنبال امضای اولین قرارداد صلح اعراب و اسرائیل با دولت مصر، 1979 سال پیشرفت اساسی برای دولت لیکود و رهبر آن "مناخیم بگین" گردید. (Lebman, 1983, 10) در سال 1981 لیکود به رغم کمپین انتخاباتی نژادی خود به طور مجدد پیروز انتخابات گردید. این درحالی است که تحولات دهه‌ی 1980 چشمگیر بود، در نیمه‌ی اول این دهه، تورم سه رقمی ناشی از آزادسازی اقتصادی کنترل نشده و پیچیدگی‌های ناشی از هزینه‌ی بالای جنگ متعاقب تهاجم 1982 به لبنان، این رژیم را به شدت تحت فشار قرار داد. این جنگ در فرهنگ سیاسی اسرائیل نقش عمده‌ای داشت و اولین جنگی بود که عمیقاً در افکار عمومی این رژیم با مخالفت جدی روبه‌رو گردید، چرا که همه‌ی جنگ‌های گذشته بیشتر نبردهای دفاعی و از روی ناچاری توصیف می‌شد، درحالی که جنگ 1982 از سوی نخست وزیر به صراحت جنگی انتخاباتی اعلام گردید، یعنی جنگی که اسرائیل آنرا برای دستیابی به یک هدف سیاسی آغاز کرد و آن هدف هم نابودی سازمان آزادی‌بخش فلسطین که مقر آن در جنوب لبنان قرار داشت، بود. (Kimmerling, 1992, 460-64)

از نیمه‌ی دهه‌ی 1980 اسرائیل شاهد ظهور اولین انقلاب بورژوازی بود و در آن موسسات جمعی بنا شده توسط جنبش کارگری بمانند دو مینویی فرو ریخت و منجر به گسترش تمایلات خصوصی‌سازی تحت حمایت طبقه قدرتمند اشراف گردید، این روند در سال 1994 به اوج خود رسید، هنگامی که جنبش کارگری سلطه‌ی تاریخی خود بر فدراسیون بزرگ کارگری و "هیستادرت" را از دست داد. در 1987 به رغم مخالفت‌های موجود، جنگ دیگری آغاز شد، این همراه است با تأثیر ویتنامی جنگ لبنان با شروع یک مقاومت مردمی فلسطینی در برابر اشغالگری اسرائیل به نام انتفاضه و در سال 1991 ضربه‌ی دیگری به اعتماد به نفس اسرائیل وارد شد، هنگامی که زیرساخت‌های مدنی آن مورد تهدید موشکی قرار گرفته و وابستگی آن به ایالات متحده به روشنی نمایان گردید. در سپتامبر 1993 "قرارداد اسلو" فیما بین اسرائیل و "ساف" به امضاء رسید. بعدها یک قرارداد صلح با اردن به تصویب رسید و مذاکراتی نیز با سوریه برسر جولان آغاز گردید. در نوامبر 1995 نخست وزیر اسرائیل، اسحاق رابین ترور شد، فرد مهاجم یک دانشجو از دانشگاه ملی-مذهبی "ایلان" و یک نئو صهیونیست افراطی بود. این اتفاق نقطه‌ی عطف شکاف فکری بوده و دو دهه درگیری فزاینده

میان دو قطب اصلی سیاسی را که از دهه‌ی 1970 در اسرائیل پدید آمده بود، به اوج خود رساند. نتیجه‌ی شگفت‌انگیز آن هم بازگشت راست‌گرایان به قدرت بود. هرچند در دهه‌ی 1990 اسرائیل شاهد بی‌اثر شدن قرارداد اسلو و زمین‌گیر شدن احزاب بزرگ و نظام سیاسی حاکم بود. این درحالی است که دولت‌های اسرائیل به جای آنکه رو به پیشرفت باشند، منفعل و علاقمند به توافق سرزمینی با فلسطین بودند. هر چند دوره‌ی کوتاه دولت "باراک" در پایان دهه‌ی 1990 امید زیادی را در اردوگاه صلح اسرائیل پدید آورد، اما به زودی مشخص شد که بی‌نتیجه و یا حتی از ابعادی فاجعه‌آمیز بود. (Helman, 1993, 456) نخست‌وزیری "آریل شارون" در اوایل دهه‌ی اول قرن بیست و یکم، نمایانگر طغیان نظامی نئوسه‌یونیزم بود. این درحالی است که در ذیل غوغای سیاسی، تغییرات ساختاری بزرگی، فرهنگ سیاسی اسرائیل را دچار تحول کرده است. هرچند تمامی جمعیت یهودی اسرائیل به همبستگی با صهیونیزم اعتراف می‌کنند، اما مرزهای گفتمان صهیونیزم بین سال‌های 1970-1990 دستخوش تغییرات چشمگیری شده است. این مرزها از چپ و راست مورد تخطی قرار گرفته و ظهور نئوسه‌یونیزم و پست‌سه‌یونیزم تخطی متقابل جناح راست، چپ و میانه از صهیونیزم کلاسیک است.

اصلاحات و بحث‌های تاریخی در اسرائیل نمایانگر زوال باورهای صهیونیزم کلاسیک و احیاء منازعات درباره‌ی هویت اسرائیل است. نئوسه‌یونیزم در دهه‌ی 1970 ظهور یافت و بنیان آن در درون ساکنان یهودی سرزمین‌های اشغالی و حامیان آن تحت‌عنوان "کمپ ملی" شکل گرفت. احزاب دست راستی افراطی از جمله حزب ملی-مذهبی مفدال و لیکود نمایش‌گر گرایش سرزمین موعود در اسرائیل در کتاب مقدس برای "هویت اسرائیل" را اساسی‌تر از طرح آن به عنوان یک کشور می‌داند، یعنی سرزمین مشخصی که توسط مرزهایی با خطوط سبز در 1948 تحدید شده است. سرزمین مادری یک هدف غایی است که دولت ابزاری برای تحقق آن است. فرهنگ نئوسه‌یونیزم آمیخته‌ای از اجزای صهیونیزم و یهودی که در آن ناسیونالیسم سکولار که ویژگی صهیونیزم کلاسیک است، بوده و نمایانگر تضاد نیست بلکه مرحله‌ای از احیای مذهبی به نوعی ماندگار و پایدار است. وفاداری سیاسی جریان نئوسه‌یونیزم به "جامعه یهودی" به عنوان اجتماعی متحد و دارای روحیه‌ای نژادی به‌جای وفاداری به ملیت اسرائیلی به‌عنوان تعریف رایج شهروندی، التزام عملی به جمع‌گرایی ملی به‌عنوان نسبتی درجه دو است. بنابراین نئوسه‌یونیزم یک گرایش و فرهنگ سیاسی دارای جزمیت و متمایل به ناسیونالیسم و نژادپرستی است، که به دنبال حفظ حصارهای "هویت اسرائیلی" است. این گرایش دارای سطوحی از تعارض درونی بوده و تعامل جهانی محدودی دارد. این درحالی است که تعامل جهانی جایگاه رفیعی نزد مذاکرات ناسیونالیستی ندارد، این تعارض پیام هشدار خود را در گرایش مذکور داشته است.

تأثیر کوتاه مدت این حرکت بر جمعیت یهودی اسرائیل به عنوان عامل وحدت‌بخش ملی بوده و در مورد تأثیرات بلند مدت آن نیز تردیدها و اختلاف نظرانی وجود دارد، اما آنچه مهم است نوع حرکت‌های بیرونی و سیاست خارجی و امنیتی رژیم صهیونیستی تأثیرات متقابلی بر تقویت و تقیل جریان‌های روشنفکری و میانه‌ی جامعه اسرائیل دارد. جریان جایگزین دیگر یعنی پساصه‌یونیزم در دهه‌های 1970 و 1980 ظهور یافته و بنیان آن در طبقه‌ی متوسط جدید که

بیشتر در مناطق ساحلی متمرکز هستند و جامعه‌ی دانشگاهی و روشنفکری اسرائیل، قرار دارد. این گرایش که اعتبار بیشتری برای حقوق فردی نسبت به جایگاه اجتماعی، قائل است. تمایزاتی با جریان نئوصهیونیزم دارد و نقطه‌ی تمایز نیز گرایش جریان اخیر به جمع‌گرایی به عنوان ابزاری برای رفاه اجتماعی افراد است و در نوع سبک و اسلوب میانه و منتقد آن به جریان صهیونیزم در تحقق اهداف و رویکردهای تاریخی و جامعه‌شناختی، دارای نقاط مشترکی می‌باشد. در افق تاریخی در حال حاضر موضوع کیفیت زندگی در جهان بسیار مهم‌تر از گذشته مطرح می‌شود و این تفکر بر جامعه اسرائیل نیز سایه افکنده و انتقادات درونی بسیاری را به همراه داشته که تأثیر متقابلی بر موضوع هویت نیز برجای گذاشته است. از پیشگامان سیاسی جنبش پست‌صهیونیزم جریان "یش‌گول" (به معنی، اینجا یک محدودیت و مرز وجود دارد) است، که در پاسخ به جنگ 1982 لبنان شکل گرفت، این جنبش متشکل از سربازان و افسران احتیاط نظامی اسرائیل است که از حضور در کنار نیروهای اشغالگر لبنان و سایر سرزمین‌های فلسطینی امتناع ورزیدند، با این توجیه که نیروی نظامی دارای نقشی تدافعی است و نه تهاجمی. هرچند حرکت این جریان در اقلیت بوده، اما نمادی از نافرمانی مدنی درونی است که توجه اکثریت را به شدت معطوف به خود نمود و این توجه بیش از آنکه در سطح ناسیونالیسم نژادی باشد، در چارچوب حقوق مدنی بود. (Peri,1989,41-53)

می‌توان گفت که پست‌صهیونیزم گرایش باز لیبرال است که در تلاش است تا مرزهای هویت اسرائیل را تقلیل داده و همه‌ی "دیگران" را در شمول خود قرار دهد، در نتیجه در سطوح پائینی از تعارض محلی تغذیه شده و در سطح بالایی از تعامل اجتماعی جهانی قرار دارد، همچنین تعارض احساسات ملی‌گرایانه را برانگیخته و در برابر تعامل جهانی مردم را به سوی همراهی با روند جهانی و بازنگری در گذشته سوق می‌دهد.

باید تأکید نمود که تحقیقات بیانگر این است که ظاهراً جریان‌های نئوصهیونیزم و پست‌صهیونیزم که ظهور آنها با بازنگری در متون تاریخی و شکل‌گیری جامعه‌ی اسرائیل و نگاه نقادانه به تحریف‌های تاریخی اسناد 1947 و همزمان نگاه جامعه‌شناختی منتقد به شرایط نوید داده شده درونی اسرائیل با یک جامعه‌ی آزاد دموکراتیک و امن است، اما در بیگانگی کامل با صهیونیزم کلاسیک نمی‌باشند، اگر چه ترک جدی بر سند ناسیونالیسم ملی، ملیت، هویت و تاریخ اسرائیل وارد نمود و هراس هیئت حاکمه را نیز به همراه داشته است. تازگی در جریان فوق‌بواسطه‌ی لحن آن است یعنی توجه نئوصهیونیزم به ابعاد نجات‌بخش و خاص صهیونیزم و پست‌صهیونیزم به ابعاد متعادل‌کننده و جهانی آن و برجسته نمودن این رویکرد در درون جامعه‌ی اسرائیل، ابتدا در سطح فلسفه و اندیشه و در جایی در حرکت‌های جامعه‌شناختی و اجتماعی. (Ravitsky,1996,5-12)

هویت و روایت درون اسرائیل

هویت ملی در میان جمعیت یهودی اسرائیل نیز امری هژمونیک بوده است. صهیونیزم یعنی ناسیونالیسم مدرن یهودی در ربع پایانی قرن نوزدهم که از شرق اروپا آغاز گردید. صهیونیزم یک جنبش ملی بود، اما فاقد سرزمین و بطور طبیعی

ملیت نژادی یا ترکیبی رایج در سرزمین را پذیرفت. ناسیونالیزم یهودیان سرگردان در فلسطین و سایر نقاط جهان را به یک ناسیونالیزم استعماری- مهاجرتی به دنبال زمین کشاند. هنگامی که دولت یهودی تشکیل گردید اصول نژادی عضویت را در دستور کار قرار داد و هیچ‌گاه اصل جایگزین لیبرال- سرزمینی را نپذیرفت و تاکنون در اسرائیل مسلط بوده و نماد بارزی از ناسیونالیزم یهودی است، اگر حقوق شهروندی برای اعراب و یهودیان در اسرائیل بالقوه است، اما تفاوت بالفعل گروه تحت سلطه و اکثریت حاکم جایگاه واقعی این حقوق را آشکار می‌نماید. (Peled,1993,21-30)

جنبش صهیونیسم بهره‌برداری حداکثری از دو موضوع برای ایجاد وحدت درونی در سرزمین اشغالی نموده است، اول، موضوع نابودی یهودیان در هولوکاست و دوم، تداوم نبرد میان اعراب و اسرائیل و لزوم حذف اعراب، اینها عوامل قدرتمندی برای استحکام هویت ملی نژادی بوده است. (Oren,1993,5-8) ملت جدیدالتأسیس اسرائیل که از میان یهودیان سرگردان در جهان برآمد، نیازمندی جدیدی برای بازسازی وجه خود در جهان و پیشگیری از ادغام بیشتر در جوامع دیگری، داشت، باید دست به بازآفرینی سنت‌ها می‌زد و یک هویت تاریخی را برای خود روایت می‌نمود تا ایجاد جامعه و دولت یهودی در آن به رغم مخالفت‌های جدی اعراب منتهی به احیاء ناسیونالیزم بازگشت به سرزمین و به تعبیر آنان نجات تاریخی گردد، باید گفتمان‌سازی کرد و تاریخ‌نگاران به همراه نویسندگان، شعرا، نقاشان، مجسمه‌سازان، روزنامه‌نگاران، معلمان و سایر متفکران، هنرمندان، اهل، قلم و اندیشمندان علوم اجتماعی نقش فعال و حتی هدایتگری در شکل‌گیری، تبلیغ و اشاعه‌ی این گفتمان و روایت ملی ایفاء نمودند. جامعه‌ی و دانشگاهی اسرائیل قطع نظر از این که نقش صرف دانشگاهی خود، سربازان تثبیت و سقف‌گذاری این گفتمان بودند و اکنون شکاف اخیر نیز در طرح گفتمان پست‌صهیونیسم در همین جامعه‌ی گفتمان‌ساز در حال شکل‌گیری است. نظام دانشگاهی و به طور خاص اندیشمندان رشته‌های تاریخ و جامعه‌شناسی در چارچوب این تعریف از ایدئولوژی ملی شکل گرفته و در ادامه در مسیر ایده‌ی فراملی گفتمان پست‌صهیونیسم قرار گرفتند.

آنچه معلوم است؛ ارتباط فیما بین قدرت و دانش در اسرائیل موجبات استحکام مفصل‌بندی گفتمان صهیونیسم را فراهم آورد و مفهوم ملت به جای مطالعه‌ی صحیح بر آن بیشتر خودش را بررسی نمود. بتدریج این شرایط دستخوش تغییراتی گردید و عاملان این تحول در حوزه‌ی فکری و گفتمان‌ساز متفکرانی هستند که با عنوان "جامعه‌شناسی منتقد" و "تاریخ‌نگاران نوین" شناخته می‌شوند و جامعه‌شناسان قدیم و تاریخ‌نگاران کهنه را به عذرخواهی، تجدیدنظر توصیه کرده، منحرف می‌خوانند. (Ram,1996,93-97)

متعاقب آن عناوین کلیدی نوین همچون "تاریخ جدید" و "پست‌صهیونیسم" در گفتگوی بین‌الذهانی و گفتمان‌ساز فرهنگی و روزمره در اسرائیل رواج یافته و در حال نقد ایدئولوژیک گفتمانی است. سه محور اساسی موضوع چالش‌ها و مناظرات تاریخ‌نگاران و جامعه‌شناسان اسرائیلی است: 1. تعارض ملیت عرب- اسرائیلی 2. سیاست‌های اجتماعی جنبش کارگری 3. فرهنگی عبری- صهیونیستی. تعارض ملیت عرب- اسرائیلی عرصه‌ی اصلی مورد توجه گروه تاریخ‌نگاران نوین است. این تاریخ‌نگاران دیدگاه سنتی سیاست خارجی و امنیتی اسرائیل را به چالش می‌کشند بالاخص در دهه‌های 1940

و1950، در دیدگاه سنتی عقیده بر آن بود که اسرائیل همیشه صلح طلب و طرفدار مذاکره است، این درحالی است که در این نگاه دول عرب مهاجمانی لجوج و سرسخت تلقی شده‌اند. (Paape,1992,45-50) تاریخ‌نگاران نوین همیشه بر این اعتقادند که دولت یهودی اسرائیل موقعیت‌های مذاکره با دول عرب را از دست داده است، اما از سوی دیگر به قراردادی نانوشته با پادشاهی اردن دست یافته‌اند تا سرزمینی که به عنوان کرانه‌ی باختری شناخته می‌شود را تجزیه نموده و مانع ایجاد دولت فلسطینی در آنجا شوند.

علاوه بر آن تاریخ‌نگاران نوین معتقداند؛ اسرائیل سهم عمده و بزرگی را در ایجاد مشکل برای آوارگان فلسطینی به خود اختصاص داده و این عنوان است که "بنی موریس" از اندیشمندان یهودی پست‌صهیونیزم، در یک مطالعه‌ی موسع در این خصوص بکار برده است. در این مطالعه آمده است که در خلال جنگ استقلال اسرائیل در 1948، فرماندهان ارشد نظامی اسرائیل با تشویق ضمنی عالیترین مقام آن زمان یعنی نخست‌وزیر بن‌گوریون، صدها هزار فلسطینی را از روستاهای خود بیرون نموده و آنان را به فراسوی مرزهای خود راندند. بالاتر از آن اسرائیل مرحله به مرحله سیاست انقباضی "عدم بازگشت" را در برابر آوارگان در پیش گرفته و تاکنون استمرار داده است. (-Morris,1993,200) تاریخ‌نگاران بر آن هستند که تا زمانی که این رسوایی‌های غیرقابل انکار در اقناع و تنویر افکار قشر فرهیخته‌ی دانشگاهی و افکار عمومی درون روشن نشده و پاسخ نیابند، داستان بن‌بست صهیونیزم ادامه خواهد یافت. این درحالی است که از نظر جریان پست‌صهیونیزم تحریفی آشکار در تاریخ اسرائیل شکل گرفته و تاریخ‌های عوامانه و کتب درسی بطور اجمالی از جنگ استقلال و موضوع عرب-اسرائیل به "فرار بزرگ اعراب" تعبیر نموده اند و این برداشت را بدست می‌دهند که این فرار نیز به دستور رهبران عرب صورت گرفته است. امروزه با توجه به شواهد جمع‌آوری شده، مطالعات دقیق تاریخ‌شناسان، موضوع فوق دچار نقد و چالش جدی شده و مطالعات بنی‌موریس از آن زمره است، به علاوه سیاست امنیت مرزی اسرائیل در دهه‌ی 1950 مبنی بر مقابله در حملات تروریستی به شهروندان، از جانب جریان پست‌صهیونیزم، ماجراجویانه و مردود، تشخیص داده شده است و به صراحت عنوان شده که سیاست مذکور موجبات آغاز یک جنگ غیرضروری در 1956 را فراهم آورده، در این چارچوب نظریه بازگشت به خط تعادل مطرح شده از سوی موشه شاروت وزیر خارجه و نخست‌وزیر سابق اسرائیل به عنوان جایگزین بالقوه‌ی خط دنبال شونده از سوی افراطیونی همچون "بن‌گوریون"، مورد اهتمام و اشاره‌ی این جریان قرار گرفته است. (Pape,1986,360-370)

"جامعه‌شناسان منتقد" نیز روی مراحل اولیه‌ی شهرک‌سازی یهودیان در فلسطین در اواخر قرن نوزده و دهه‌های آغازین قرن بیستم تحقیق کرده و به تحلیلی مشابه رسیده‌اند. آنان آغاز شهرک‌سازی بواسطه‌ی گفتمان صهیونیزم را یک پروژه‌ی استعماری تعبیر نمودند، پروژه‌ای که متشکل از اکتساب سرزمین، بسته شدن بازارهای کارگری و کوچ اجباری روستائیان بومی عرب، بوده است. این جامعه‌شناسی انتقادی جدید، اقدام به چالش کشیدن جامعه‌شناسی متخصص صهیونیستی نموده که مفهومی دوگانه و تحریف شده را از روابط اعراب و اسرائیل ارائه می‌دهد. بر اساس این تعریف دوگانه هر دو جامعه در کنار یکدیگر و هرکدام بر طبق انگیزه‌های به روز شده‌ی خود توسعه یافته‌اند. جامعه‌شناسان براین

باوراند که یک فرهنگ نظامی در جامعه‌ی اسرائیلی حاکم شده که باعث باز تولید تعارض در عرصه ملی خواهد شد. دومین مقوله‌ی مورد بحث و مناقشه؛ موضوع سیاست‌های اجتماعی جنبش کارگری است که از سال 1930 تا 1970 در جامعه‌ی اسرائیل مطرح گردیده و مسلط بود. و جریان اصلی جامعه‌شناسان و مورخان ناسیونالیست، بنیانگذاران این جنبش را پیش‌تازان آرمانگرایی تلقی نموده که ترکیب خاص توسعه ملی و ساختار اجتماعی به دست آمده از فرمول ساختارگرایی سوسیالیست را ترجیح و اشاعه می‌دادند. مورخان نوین در تضادی آشکار مدعی هستند که جنبش کارگری یهودی به وضوح دارای گرایشات ناسیونالیستی است و از روی نسخه‌ی اروپای شرقی ناسیونالیسم در آن زمان الگوبرداری شده است که در آن ایدئولوژی برابری چیزی بیش از یک نیرنگ تهییج کننده نبوده و اندیشه‌ای جزء ایجاد جامعه‌ی سوسیالیست نمونه را در ذهن نمی‌پرورانده است. (Shafir,1993,21-27) گروهی از جامعه‌شناسان منتقد دیدگاه‌های مشابهی را از دهه 1970 عنوان کردند. آنان ماهیت نشأت گرفته از قدرت، دستکاری شده و سازماندهی شده‌ی طبقه‌ی الیت حزب کارگر، را برجسته نمودند و سیاست‌های تبعیض‌آمیز این جنبش و دولت مربوطه را بر علیه شهروندان عرب اسرائیل در زمینه‌ی مسکن، آموزش، استخدام و رفاه اجتماعی را ابراز کردند، همچنین آنان شیوه‌های سلطه و کنترل این جمعیت از طریق اعمال رویکرد شهروندی درجه دوم و سیستم دموکراتیک سلطه‌ای نژادی را افشاء کردند. از اهداف اصلی انتقاد معطوف به الگوی ترکیبی مهاجرت یهودیان از کشورهای مسلمان در خلال دهه‌های 1950 و 1960 میلادی بوده که جمعیت کشور را در برابر ترکیب نژادی آن تغییر داد. (Noaheis,1977,12)

جریان جامعه‌شناسی در گفتمان صهیونیسم این موضوع را در چارچوب "ملت‌سازی" و با عنوان "جذب" تحلیل نموده است. فرآیندی که طی آن تازه واردها از هویت سابق خود گسسته شده و مسیر مبارزه علیه ادغام در جوامع میزبان را در پیش گرفته و در درون فرهنگ چندپاره‌ی مدرن اسرائیلی به هویتی جدید نائل گردیده‌اند. حال آن‌که از نظر جامعه‌شناسی انتقادی گفتمان پست‌صهیونیسم، در تمایزی آشکار، همین فرآیند در چارچوب ایجاد طبقات اجتماعی مختلف در جامعه کارگری و کاپیتال و یا در قالب توزیع نابرابر قدرت، توصیف می‌گردد. آنان بر این باوراند که جنبش کارگر و به طور خاص حزب حاکم "ماپایی" صنعتی‌سازی فشرده‌ای از جریان کارگری است که مهاجران را به اماکن حاشیه‌ای وابسته، سوق داده و در اماکن کارگری و حاشیه‌ای، جاگذاری کرده است. روی دیگر آن نیز فرایند درحال توسعه‌ی "جمعیت مزراحی جدید" در برابر جمعیت اشکنازی کهنه‌کار یا یهودیان مهاجر اروپا و متعلق به طبقه‌ی بورژوازی جدید مورد حمایت دولت بوده است. بعدها نسل دوم این مهاجران یهودی که از کشورهای مسلمان آمده بوده‌اند به سوی آموزش و خدمت سربازانی سوق داده شدند که این امر از لحاظ جامعه‌شناختی نوعی نابرابری اجتماعی و حس تبعیض جمعی را در جوامع مذکور تولید نموده و بستر نقدهای جامعه‌شناسانه‌ی آینده را فراهم کرد. علاوه بر این حرکت اجتماعی مذکور فرهنگ یهودی-عربی مهاجران را مهار و سرکوب کرد. (Tevet,1994,95-111) اصل دیگر از خصوصیات جنبش کارگری که به اسطوره تبدیل شد، موضوع برابری جنسیتی بوده است. علاوه بر آنچه که منتقدان چپ‌گرای رادیکال مشهور شده، یک نسخه‌ی لیبرال-بورژوازی از تاریخ اسرائیل نیز درحال شکل‌گیری است. در این نسخه

نقش جنبش کارگری در فرآیند ملت‌سازی تقلیل یافته و حضور طبقه‌ی بنیان‌گذار "بخش خصوصی" پر رنگ‌تر شده است، اتفاق اخیر به عنوان سازنده‌ی حقیقی زیر ساخت‌های اقتصادی جامعه یهودی اسرائیل و ایدئولوژی جمعی مطرح و مانع سرمایه‌گذاری و توسعه‌ی بیشتر این جامعه گردیده است، چرا که در این نسخه از تاریخ، موج اول و چهارم مهاجران، کشاورزان خرده بورژوا و تاجران شهری که آنان را درمانده و بیچاره تلقی می‌کردند، به همراه نسل دوم و سوم مهاجران که دارای گرایشات جمعی‌گرایانه بودند، موسسات جمعی جنبش کارگری را بنا نهادند و آنرا موفق می‌پنداشتند. (Sternhell, 1995, 12-17)

سومین عرصه‌ی مناقشه در مباحث تاریخ‌نگاران نوین، فرهنگ عبری-اسرائیل است. یک فرضیه‌ی عمده در این دیدگاه مطرح است؛ یک اصل برای یک اسرائیل جدید و "مثبت" در اسرائیل مملو از تضادهای فیما بین و "هویت منفی" برجای مانده از "یهودیان سرگردان". از این منظر اعتقاد اصلی فرهنگ عبری "نفی اصل سرگردان" است. آوانگارد‌های سکونت یافته در فلسطین و اخلاف بومی آنان، از نظر فیزیکی سالم و چابک و از نظر روحی به جنگجویان جسور کتاب مقدس، تعبیرگشتند و یهودیان سرگردان "دیگران" متناقض صهیونیزم عنوان شدند و این روایت از "خودی و دیگری"، شکاف درونی و بروز گفت‌وگوهای جایگزین را دامن زد. این درحالی است که گذشته‌ی یهود متمرکز در یک روایت خطی چندگانه بوده که تحت عنوان؛ از "سرگردانی" به "بازگشت" که در آن صهیونیزم عرفانی ماروالطبیعه، تمام تاریخ یهودیت را به خود تفسیر و تأویل نمود. (Shapiro, 1993, 7-15) برخی نیز عنوان نمودند که اختلاف فرهنگ میان ساکنان صهیونیست اراضی اشغال شده و یهودیان سرگردان مسئولان این حقیقت تلخ می‌باشند که در خلال دوران هولوکاست، رهبری "یشوا" یا همان جامعه یهودی پراکنده‌ی پیش از دولت‌سازی در فلسطین برای نجات یهودیان آسیب دیده از چنگال نازیسم، اقدام به طرح ایده‌ی صهیونیزم نمود. اتهام اخیر توسط مورخان صهیونیزم و درچارچوب درماندگی رهبری مذکور ناشی از شرایط غیرقابل تصور آن زمان استفاده می‌گردد، مطرح شده است، اما جریان پست‌صهیونیزم بر این باور است که صرف‌نظر از آنچه واقعاً رخ داده و برای نجات یهودیان صورت گرفته، خاطره‌ی هولوکاست در اسرائیل با گرایشات ناسیونالیستی آمیخته شده و برای ایجاد هویت ملی بکارگیری شده است، حال آن‌که درس‌های جهانی این واقعه و همدردی‌های پراکنده با قربانیان آن، بطور غیرقابل باوری حذف شده است. (Beitzvi, 1977, 7-14) بنابراین از نظر اعراب فلسطینی، مهاجران مزراحی و حتی یهودیان اروپایی تبار "داستان" ارائه شده‌ی صهیونیزم گسسته و حقایق آن از نظر جریان پست‌صهیونیزم قابل چالش می‌باشد. تعاریف و مفهوم‌سازی‌های رایج درگفتمان صهیونیزم برای ایجاد چارچوب و مفاصل این گفتمان از جمله "سرزمین بدون مردم برای مردم بدون سرزمین" که درباره‌ی سکونت یهودیان درباره‌ی سکونت یهودیان در فلسطین مطرح شده و یا "کسی برای مذاکره وجود نداشته است" که به ادعایی مربوط غیبت اعراب در مذاکرات صلح اشاره دارد و یا "همه‌ی اسرائیلی‌ها تضمین‌کننده‌ی یکدیگرند" در اشاره به وحدت یهودی، مورد چالش و تردید جدی از سوی گفتمان پست‌صهیونیزم قرار گرفته است. (Waxman, 1997, 12) چنین مفهوم‌سازی نوینی منجر به خنثی‌سازی عملی اهداف صهیونیزم یعنی شناساندن خود به عنوان یگانه نماینده‌ی علائق

یهودیان در هر زمان و مکان و نمایندگی اصیل قوم و فرهنگ یهود با تمام تنوع‌های درونی و متولی اعتلای مورد نیاز تاریخ یهود، گردیده است. بطور کلی ادعاهای تاریخ‌نگاران جدید و جامعه‌شناسان منتقد باعث تزلزل در پایه‌های روایی مفهوم ساز ناسیونالیسم صهیونیسم شده و تضادها، عدم ثبات و لغزش‌های دیگران را به حاشیه رانده و تحت فشار گفتمان خود ناشی از اقبال و افتناع عمومی قرار داده است.

روایت صهیونیسم و گفتمان‌های جایگزین

جنبش پسا صهیونیسم یک گرایش ایدئولوژیک در درون اسرائیل است که از حدود سال 1978 یعنی پس از آن‌که اسناد جنگ 1948 بعد از یک دوره‌ی سی‌ساله از آرشیوهای محرمانه بیرون آمد از محافل آکادمیک و دانشگاهی درون اسرائیل آغاز گردیده و برخی عرصه‌های دیگر را نیز دربرگرفت و درحال حاضر در صحنه‌ی عملی سیاسی اسرائیل نمایان شده است. (Pappe, 1997, 29-31) این حرکت که از نزاع اسرائیل- فلسطین در پایان جنگ سرد حاصل شده است در خلال دوره‌ی جنگ سرد، اختلافات نژادی منطقه‌ای و ملی توسط دو ابر قدرت به منظور تسلط کامل بر جهان، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. بسیاری بر این باور بودند که در نظم نوین جهانی، این منازعات منسوخ شده و خنثی می‌گردد. ادغام در بازار تجارت جهانی، نیازمند آزادسازی اقتصادی است، لذا پست صهیونیسم به این نتیجه رسید که این امر موجبات توسعه لیبرال دموکراسی را فراهم می‌آورد. پیش‌بینی‌ها این بود که منازعات پایان یافته و در ادامه با ادغام رژیم صهیونیستی و خاورمیانه در جامعه‌ی جهانی، نیروی اجتماعی در درون اسرائیل بوجود خواهند آمد که برای برقراری صلح و از بین بردن تبعیض موجود در این رژیم تلاش خواهد نمود. آنان اعتقاد داشتند که اگر این فرآیند به خوبی پیش برود اسرائیل به یک دولت سکولار دموکراتیک مبدل خواهد شد، این به رغم آگاهی آنان از ضدیت برخی حکومت‌ها با این موجودیت بود؛ از جمله حکومت‌های دارای گرایش ملی و نتواریت (Ram, 1989, 513-515).

از زمانی که "ناثان برنباوم" در یک مباحثه‌ی عمومی در شهروین در تاریخ 23 ژانویه 1892 برای اولین بار اصطلاح صهیونیسم را بکار گرفت و "نتودور هرتزل" روزنامه‌نگار مجاری‌الاصل مقیم اتریش در اولین کنگره‌ی صهیونیست‌ها در 29 اوت 1897 در بال سوئیس آنرا از حالت مذهبی به سیاسی تبدیل کرد، صدای اعتراض به این مکتب جدید بلند شد و با موجودیت یافتن اسرائیل در سرزمین فلسطین این انتقادات فزونی یافت. از جمله در صهیونیسم مذهبی موسوم به یهودیان "نتوری‌کارتا" که معتقد به رهایی یهودیان در آخرالزمان با ظهور، ماشیاح نجات‌بخش است و نه قبل از آن، بنابراین نتوری‌کارتاها نتایج صهیونیسم سیاسی را به صورت، ایجاد شرایط معنوی برای ملت یهود نکوهیده و معتقداند در تورات حق زندگی و حاکمیت به سرزمین موعود داده شده، ولی این حق دارای قیود و شروطی است و شرط آن فرمانبرداری از دستورات و تسلیم در برابر مشیت او است و در تورات آمده که اگر آنان از این کار سربازنند باید در انتظار عقوبتی سخت و آوارگی در سراسر جهان باشند و این امر دو بار اتفاق افتاد و در هر بار یهود مجبور به "تبعید" شده و تبعید دوم تا امروز به طول انجامیده است و بر اساس اعتقاد آنان تنها راه نجات از تبعید راه روحانی و توبه از گناهان است و روی آوردن به دعا و آموزش مذهب و نه روی آوردن به قدرت و ماجراجویی‌های نظامی، فشار سیاسی و

پرخاشگری به سایر اقوام و ملل، نتوری کارتاها، صهیونیست‌های سیاسی، را سست ایمان دانسته که از فرمان الهی در مورد تبعید خسته شده و از مشیت الهی سرباز زده‌اند و معتقداند که یهودیان سنتی ساکن فلسطین تا قبل از ورود صهیونیزم سیاسی در صلح و آرامش با اعراب زندگی می‌کردند و مکان امن وعده داده شده برای یهودیان توسط صهیونیزم سیاسی، به خطرناکترین مکان در جهان برای یهودیان تبدیل شده است. بنابراین دوگونه انتقاد اصلی به صهیونیزم وارد شد. (Megad,1994,15) توسعه صهیونیزم لیبرال ناشی از عدم وجود یک بلوک اجتماع‌گرا و افول نگرش اجتماعی دموکراتیک در غرب است و پست‌صهیونیزم زیرشاخه‌ی ایدئولوژیک اسرائیلی جهانی‌شدن کاپیتالیسم در خاورمیانه است و در واقع مخالف صهیونیزم مسیحی مذهبی یا به تعبیر پست‌صهیونیست‌ها، نئو‌صهیونیزم است و مخالف‌هایی را هم با آنتی‌صهیونیزم اجتماعی دارد. (Sivan,1997,31-40) واژه‌ی پست‌صهیونیزم یا فراصهیونیزم یا مابعدصهیونیزم یا پساصهیونیزم یک اصطلاح سیاسی است که اولین بار توسط "یوری رام" جامعه‌شناس اسرائیلی به گروهی از نخبگان اسرائیل اطلاق گردید. (Karsh,1997,57) همانطور که در پیش‌آمد این واژه دو گروه روشنفکری در اسرائیل را شامل می‌شود، مورخین‌نویین و جامعه‌شناسان منتقد، تعبیر پست‌صهیونیست به تمامی کسانی اطلاق می‌شود که در کنار کارهای علمی خود اقدامات اسرائیل را از آغاز تاکنون بطور مجدد مورد واکاوی قرار داده‌اند.

سقف‌گونگی گفتمان؛ جامعه مدرن و پسامدرن

میشل فوکو در آثار خود به قدرت انتظامی معرفتی غرب که نوعی هژمونی را ایجاد کرده، اشاره می‌نماید. در خلال این اشاره می‌توان به اهمیت گفتمان و فراگیری آن رهنمون گردید. هایدگر معتقد است که هویت ناب غیرممکن است و جهان به تولیدکنندگان دانش و مصرف‌کنندگان آن تقسیم می‌شود، این‌ها رویکردهای پست‌مدرنیستی به جهان و جامعه است. جامعه یک کلیت نبوده و امروزه اندیشمندان بر این باورند که جامعه فاقد نگاه تک‌خطی و حائز روندی کثرت‌گرا است و نباید آن را یک‌دست تلقی نمود. این درحالی است که صدای جهانی‌شدن در روند رقابت گفتمان‌ها و تلاش برای همپوشانی اجتماعی آنها، به دنبال تحمیل خود بر جوامع می‌باشد. جامعه‌ی یهودی درون اراضی اشغالی نیز از این روند متأثر خواهد بود و نمی‌توان گفت که تأثیری متوجه این جامعه‌ی چندپاره و متکثر نمی‌باشد. غرب نیز یک کلیت نبوده و مجموعه‌ای متکثر از افکار متفاوت و متنوع است. باید توجه نمود که شکل جامعه در عین تکثر دارای وحدت و نظم می‌باشد، نظمی که موجب ادغام اجزاء آن در هم نمی‌گردد. از این لحاظ شاید بتوان تعبیر نمود که هویت غرب نیز پیوندی است و از اندیشه‌های متعددی اخذ و تشکیل گردیده است، این حالت در جامعه‌ی یهودی در اسرائیل بیشتر نمایان می‌شود و شاید ویژگی‌های یک جامعه‌ی چندفرهنگی و متکثر در این اجتماع مهاجر بیشتر مشهود باشد.

در مفاهیم گفتمانی و جامعه‌شناختی توجه به توازن مطرح پیرامون عاملیت و ساختار مخاطب را در مجرای دست یافتن به نتیجه و جمع‌بندی لازم در چارچوب بحث گفتمان که خود نوعی تحمیل ساختار بر افراد خواهد بود، قرار می‌دهد. وقتی فردی دست به نقد یک گفتمان می‌زد، اولاً؛ نمی‌توان پیش‌فرض‌های وی را حذف کرد که در حقیقت نقش

کارگزاری است و متون اصولاً صامت‌اند و پیش‌فرض‌های نویسنده، ناقد و خواننده بر برداشت‌های پژوهش مؤثراند، ثانیاً؛ خود مؤلف یا ناقد آلوده گفتمان خواهد شد. در این بین اهتمام به گفتمان مورد نقد و گفتمان جایگزین امری ضروری است. گفتمانی سقف‌گونه خواهد بود که خرده گفتمان‌ها را در پوشش و سایه‌ی خود آورده و معنا یا گزاره‌ی معنادار خود را بر آنها تحمیل نماید. دریدا از اندیشمندان پست‌مدرن عنوان می‌نماید که؛ گفتمان‌ها ناقد خود را آلوده می‌کنند. این امر در منتقدان گفتمان مدرنیته مشهود است و گفتمان پساصهیونیزم به عنوان گفتمان منتقد صهیونیزم این فاصله را در خود حفظ می‌نماید.

فضای مدرن بر این باور بود که؛ "چون من آن نیستم این هستم" و فضای پسامدرن این تمایز میان other/same را این گونه تبیین می‌نماید که؛ "چون من آن هستم این هستم". در این چارچوب تعاریف هر گفتمان از جامعه و هویت نیز متفاوت خواهد بود. از نظر مدرن‌ها جامعه یک پدیده‌ی قبلاً آنجا است که دارای یک کلیت، یک گشتاور درونی و یک هویت مشخص می‌باشد، جامعه دارای خود و دیگری است، دارای same و other و دارای منطق زیرین و چهره‌ی زیرین است. این درحالی است که در نگاه پست‌مدرن‌ها، جامعه یک متن است که موضوع قرائت و بازقرائت می‌باشد، این پدیده فاقد هویت ثابت بوده و افراد مختلف تعاریف متفاوتی از آن دارند، در جامعه از نظر آنان نوعی این همانی هویتی و قرائت واحد وجود نداشته و قرائت‌ها و روایت‌ها متکثر و چندگانه می‌باشند. در چنین فضایی گفتمانی در جامعه فراگیرتر است که اقناع بیشتری را با خود همراه نماید، در این صورت است که "ناهمان" تبدیل به "همان" در گفتمان مسلط شده و در آن مستحیل می‌گردد. این وحدت پس از اقناع در عین کثرت اتفاق می‌افتد. در متن جامعه هویت‌های ربطی خواهند بود. این ربط جوهری نیست یعنی هر کلمه در متن یا هر هویت در جامعه در هر زمان می‌تواند موقعیت جدیدی را تجربه نماید و هویت‌ها در هم‌نشینی، هم‌زمانی، هم‌زمانی و جانشینی با یکدیگر، معنا می‌یابند.

کنار هم قرارگیری هویت‌ها در یک وحدت متنی تحت یک گفتمان فراگیر، جامعه را شکل می‌دهد مانند جامعه‌ای متشکل از یهودیان آواره ذیل گفتمان صهیونیزم که از طریق نظام‌های صدقی خود توانسته گفتمان خود را مسلط نماید. این گفتمان در دوره‌ای با صدور گزاره‌های محکم و غیرقابل تغییر، پدیده‌ی "خود" و "دیگری" را ایجاد کرده و هویت یهودی معتقد به آرمان صهیونیزم را به عنوان "خودی" شکل داده است و خارج از این گفتمان را "دگر" تلقی نموده، حال پایه‌های صورت‌بندی این گفتمان به دلیل عدم دستیابی به اهداف در حال لرزش بوده و گفتمان جایگزین به دنبال تحدید هویت نوین است. منسوخ شدن نگاه تک‌صدایی در بروز این پدیده، بی‌اثر نبوده است. نگاه سنتی به جامعه مشمول تمامیت، کلیت، هویت واحد و شفاف، دگر خاص، منطق زیرین و بستارمندی است، حال آن که نگاه جدید جامعه را کلاژ - مونتاژ، دارای هویت کددار، در حال سیروورت، گفتگوی مستمر و دیالوگ به جای منولوگ، می‌پندارد.

همانطور که اندیشمندان علوم اجتماعی و سیاسی فرامردن نیز اشاره کرده‌اند، گفتمان خود تولید قدرت می‌نماید. این درحالی است که در خلال نظرات متفکران قدرت چند چهره دارد. چهره‌ی اول وجه عاملیت قدرت است که دارای علیت، قابلیت اندازه‌گیری و سنجش، آشکار و فیزیکی است که به تعبیر "هابز" تأثیر عنصر A بر B و تحمیل رفتار خود به شکلی آشکار می‌باشد. چهره‌ی دوم، قدرت غیرآشکار، غیرمستقیم و غیرفیزیکی است که به تعبیر "کرک" مانند نگاه یک فرد بر مخاطب می‌باشد. چهره‌ی سوم، چهره‌ی رادیکال قدرت مانند قدرت ایدئولوژیک است که به تعبیر "استیون لوکس" از کانون ایدئولوژیک و نقطه‌ی گره‌ای گسترش می‌یابد و تا زمان پاسخگویی، باقی خواهد ماند، چهره چهارم به تعبیر "میشل فوکو" چهره انتظامی و زیست قدرت است. قدرت انتظامی فضای احاطه کننده‌ی فرد و موثر بر رفتار وی است که در واقع با ایجاد یک حصار معرفتی، انگاره‌ها و پندارهای خود را تحمیل می‌نماید، حتی اگر با واقعیت فاصله داشته باشد. زیست قدرت نیز در همه جا پخش است، در یک شعر، نوشته، تصویر، نقاشی و... که برای مخاطب ایجاد جاذبه می‌نماید. این قدرت گفتمان و ساختار است که خود را بر سوژه تحمیل می‌نماید و سوژه‌ای که اندیشه‌ای از خود ندارد، مجبور و محتوم به پذیرش آن خواهد بود. در دیدگاه مدرن، رابطه ثابتی میان *signifier* و *signified* وجود دارد و بازنمایی ناب و شفاف است، درحالی که در دیدگاه روانشناسی ساختارگرایی پست‌مدرن، رابطه‌ی آن دو قراردادی است که نه اثبات می‌شود و نه ابطال. در نگاه نوین مفاهیم و هویت‌ها محکم و ثابت نبوده و ذهن را محصور و دارای جمود نمی‌پندارد و اصولاً نظریه بُت‌پندار و لایتغیر نیست، همین نگاه است که وقتی وارد فضای داخلی اسرائیل می‌شود، شجاعت نقد صهیونیسم را پیدا می‌کند. بنابراین گفتمان به علت جاذبه و عنصر پاسخ‌دهی ایجاد قدرت، عصبیت و هژمونی می‌نماید و گفتمان‌ها داعیه‌ی آنتاگونیستی و رقابت داشته و این مهم در رقابت گفتمان صهیونیسم با هر نظریه‌ی جایگزین مشهود است.

اما اقناع‌کنندگی اساس قدرت گفتمانی است و در صورت عدم توان پاسخ، اقناع و اشباع، گزاره‌های جدی گفتمان حاضر رنگ باخته و خود را برای جایگزینی مهیا می‌نماید. برداشته شدن مرزهای جهانی از طریق انقلاب ارتباطات قدرت اقناعی گفتمان‌های ملی و قومی را به چالش می‌کشد و مرز میان حقیقت و غیر آن را مخدوش می‌نماید، در این حالت اُبژه ماسک زده و هدف خود را صرفاً اقناع مخاطب می‌داند و این به معنی کنارگذاری بازنمایی و تولید معنا و بروز بازنمایی‌های متکثر است. در این پدیده‌ی نوظهور گفتمان‌ها دچار سیورورت و سیال شدن می‌گردند و صدای دیگری فرصت طرح یافته و در عمل امکان به چالش کشیدن خود یا *same* فراهم می‌شود. در فضای نوین سه عنصر پایداری گفتمان یعنی مشروعیت، مقبولیت و در دسترس بودن به چالش کشیده شده و عناصر در دسترس جدیدی برای مخاطب طرح می‌گردند. همانطور که اندیشمندان علوم اجتماعی تصریح نموده‌اند؛ جامعه دارای هویت ربطی و غیربستارمند است و فاقد هویت شفاف، کلیت، تمامیت و وحدت مطلق است. بنابراین گفتمانی که بتواند زنجیره‌ی هم‌ارزی ایجاد نماید، عملاً تولید قدرت نموده و به گفتمان مسلط تبدیل می‌شود، چرا که هویت‌ها در جامعه متکثراند، جامعه پدیده‌ای تک‌ساختی، تک‌بافتی و تک‌اعتقادی نمی‌باشد. در جامعه اگر دیگری (*other*) نباشد، *same* معنا نمی‌یابد و جامعه جامع بودن خود

مدیون other است، به تعبیر لاکلو سویه‌ی آنتاگونیستی جامعه یا همان سویه‌ی مؤسس other است. آنتاگونیسم لازمه‌ی رقابت در سیاست است، چرا که سیاست مهار دال‌های شناور و تثبیت نسبی آنان تحت یک گفتمان هژمونیک می‌باشد.

ویژگی گفتمان پست‌مدرن که شباهت بسیاری با روند خود در درون اسرائیل تحت‌عنوان گفتمان پساصهیونیسم دارد، این است که بازگشت به سنت و خویشتن را تسهیل کرده و خرده فرهنگ‌ها و گفتمان‌های محلی را در خود جای می‌دهد. عقل مدرن متافیزیکال است و هر مخالفتی را جاهل، نااهل و فاقد علم معرفی می‌نماید و با دگرسازی اقدام به حذف آن می‌نماید، حال آن که در انقلاب ارتباطی عصر فرامدرن همه چیز از جمله هویت فردی، اجتماعی، بازنمایی و... ربطی می‌گردند. در این فضا مشکل برای دولت‌های ملی ایجاد می‌شود و روابط اجتماعی متکثر، پلورال و پیچیده می‌گردد. ارتباطات افراد گرد شده و سیکل از بالا به پایین بسته گردیده و اپوزیسیونی به تعداد افراد تکثیر شده بوجود می‌آید. در این روند نوعی تکثر گروه‌های مرجع، تکثر اسطوره، پلورالیزم ایدئولوژیک و تعدد نقاط گره‌ای پدید می‌آید و به تعبیر هورکهایمر به تعداد مذاق‌ها، مذهب و نحله ایجاد می‌شود. در چنین فضایی فضای درونی اراضی اشغالی و اسرائیل نمی‌تواند بسته مانده و چالش‌های متنوع به همراه بروز گفتمان‌های جایگزین اجتناب‌ناپذیر خواهد گردید. فرهنگ اسرائیل نیز مانند امریکا پلورال، پیوندی و چهل تکه است و تکثر فرهنگی بواسطه‌ی پدیده مهاجرت در آن مشاهده می‌گردد و چالش پیش‌روی هیئت حاکمه در آینده بطور قطع مواجه با این پدیده خواهد بود. در این فضا یا باید به همزیستی با ایزه‌های دیگر و دگرسازی پرداخت و یا دگرسوزی نموده و آنرا محو نمود، البته حذف درونی دگر، امری بسیار چالش برانگیز بوده و شرایط سختی را پیش‌روی هیئت حاکمه قرار خواهد داد.

آینده‌ای برای ساختار تعصب اسرائیلی و راه‌حل امنیت پایدار

برای اکثر اسرائیلی‌ها، صلح به معنی برقراری امنیت در اراضی اشغالی و عدم ترور یا انفجار بمب است، موضوعی که به شدت مورد مطالبه‌ی افکار عمومی درونی اسرائیل قرار دارد. این روند برقراری امنیت تا زمان بروز انتفاضه‌ی دوم در سال 2000 به دلیل قرارداد اسلو افزایش یافت، اما با تحولات بعدی، دستخوش تغییرات جدی گردیده و بتدریج انتقادات داخلی را در اراضی اشغالی پدید آورد. دیدگاه صلح با فلسطینیان مورد اقبال احزاب ارتدوکس افراطی از جمله شاس و آگودات بود، این درحالی است که مسائل پیش‌روی در آینده‌ی اسرائیل و فلسطین صرفاً منحصر به تحدید مرزها و حقوق و آرزوهای ملی فلسطینیان نمی‌شود، بلکه شامل "هویت" و "ماهیت" جامعه نیز می‌گردد. در این میان با دیدگاه نئوصهیونیسم که اغلب در میان جامعه‌ی شهرک‌نشینان اراضی اشغالی، رواج دارد، مواجه می‌باشیم. این جامعه در زمره‌ی حامیان حزب ملی-مذهبی مفدال، احزاب ارتدوکس افراطی و یک جناح راست سکولار جدید، محسوب می‌گردند که از نظر مالی، اقتصادی و ایدئولوژیک با جناح‌راست جدید در ایالات متحده امریکا، مرتبط می‌باشند. در میان این اجتماع،

یک حزب راست‌گرای جدید نیز وجود دارد که مشمول مهاجران روس‌تبار بوده که تحت‌عنوان حزب "اسرائیل بیتنا" (اسرائیل‌خانه‌ی ما) شناخته می‌شود.

برخلاف گفتمان پساصهیونیزم، ائتلاف نئوصهیونیزم بعد از انتخابات سال 1999 در دولت شکل گرفته بود و حتی در دولت فوریه‌ی 2001 به نخست‌وزیری آریل شاورن، بروز قوی‌تر یافت. اما در نهایت آنان ناتوانی خود را در ارائه‌ی یک "الگوی جایگزین" پذیرفتند.

اسرائیل بعد از قرارداد اسلو، به شدت دچار پدیده‌ی چندنژادی، چندفرهنگی و بطور عمیقی چندپارگی در حوزه‌ی مسائل فرهنگی، حقوقی، اخلاقی و آموزشی گردیده بود. حدود و مرزها در این بخش‌ها روشن نبوده و ترکیبی از ایماژهای متنوع و متزلزل در جامعه‌ی یهودی مطرح بود. گروه‌های مختلف تشکیل دهنده‌ی جامعه‌ی اسرائیل بر هویت خاص خود به بهای هویت ملی تاکید داشتند و این امر در تمایل‌های آنان در نحوه‌ی پذیرش یا گریز از تکالیف شهروندی مانند مالیات و در تعهد یا عدم تعهد نسبت به اهداف مشترک، مشهود بود.

در تمایزی میان این دو ایده، متفکران پساصهیونیزم این حقیقت منکسر را از باب نشانه‌ی نیاز به تبدیل شدن اسرائیل به کشوری برای تمام شهروندان می‌دهد و موضوع عدم تلاش برای شناسایی کشور با یک گروه به قیمت سایر گروه‌ها را مطرح می‌نمایند. نئوصهیونیزم یک پیوند میان رویکرد مذهبی با ناسیونالیسم یهودی را ارائه می‌دهند که می‌تواند از چندپارگی و شکاف بیشتر جلوگیری کند. چند فرایند موازی در حال وقوع است که این گزینه‌ی نئوصهیونیزم را به پیش می‌برد؛ اول، تعصبی نمودن گروه‌های ملی-مذهبی در اسرائیل که طرفداران سرسخت آن در شهرک‌ها و شبکه‌ی گسترده‌ی مراکز یشیوا هستند که توسط دولت تأسیس شده‌اند. دوم، ملی نمودن یا صهیونیزم‌سازی یهودیانی که درگذشته ارتدوکس افراطی و ضدصهیونیزم بوده‌اند. سوم، پوشش نژادی بخش‌هایی از جامعه‌ی یهودیان مزاراحی که حاشیه‌های جغرافیایی و اجتماعی جامعه گرفتار شده‌اند. فرایند چهارم، پیوستن سریع اسرائیل به روند جهانی‌شدن سرمایه‌داری که یک مرکز راهبردی نئومحافظه‌کار را با نام راست‌جدید، به ائتلاف می‌افزاید. هر چهار گروه در یک دیدگاه مشترک می‌باشند و آن هم وجود یک روحانی مذهبی و نژادی به عنوان بهترین ابزار مواجهه‌ی با مشکلات داخلی و خارجی اسرائیل است. گروه بارز در این میان رهبران مذهبی از جمله خاخام‌ها، درمانگرها، سیاستمداران و آموزگاران هستند. این نخبگان در داشتن امتیاز ویژه نسبت به یهودیان سکولار و غیریهودیان اسرائیل با یکدیگر مشترک می‌باشند. آثاری که در اسرائیل به شرح دیدگاه‌های آنان پرداخته است، این ائتلاف متعصبانه‌ی یهودیان سکولار را به "میمون‌های مسیح" تعبیر نموده‌اند که کار خود را برای بازگرداندن یهودیان به سرزمین مقدس انجام داده و در حال حاضر بهره دیگری ندارند و می‌توان با آنان به مانند غیریهودیان رفتار نمود. این نگاه افراط‌گرا بر این باور است که غیریهودیان را می‌توان به مانند چهارپایان به کار گرفته و استثمار نمود و برخی اوقات ممکن است از آنان بترسید، اما همواره دارای برتری بر آنان می‌باشید. این آثار بیانگر ظهور دوباره‌ی تفکر یهودی قرون وسطایی است که برای تعادل و به اصطلاح تأمین آرامش و انتقام جویی در برابر شرایط خصومت‌آمیز غیریهودی و غیرمسیحی بوجود آمده که در حال حاضر به

عنوان مبنای ایدئولوژی نژادپرستانه بکار رفته و مدل واضح و انحصاری برای آینده‌ای ترسیم می‌نماید که در آن اسرائیلی عاری از یهودیان سکولار و غیریهودیان خواهد بود. این ایده توسط متفکران ملی - مذهبی بالاخص خاخام‌ها تنظیم، تدوین و حکمفرما شده و به عنوان صهیونیسم و نه یهودیت ارائه گردیده و با مفهوم قدیمی تکمیل صهیونیسم یعنی "هاگشما" در ارتباط است. هاگشما در معنای قدیم خود تنها دارای یک معنی بوده و آن سکنی گزیدن در سرزمین بود.

در حال حاضر روند تکمیل در اندیشه‌ی نئوصهیونیسم محدود به رعایت دقیق قانون یهود و مناقشه علیه صهیونیسم سنتی در حوزه قضایی و تقنین می‌شود، که به دلیل تلاش برای حفاظت از افکار عمومی در برابر اجبار مذهبی، هدف نهایی آن دستیابی به دادگاه عالی قضایی است. نئوصهیونیسم بطور عمیقی ایده‌ی بنا نمودن معبد سوم را به جای حرم شریف قدس، در سر دارد و معتقد به آماده نمودن کادر روحانی برای خدمت در آنجا است. لازم به ذکر است که دیدگاه‌های آنان در خصوص چگونگی دستیابی به این هدف متفاوت است، برخی بر تخریب دو مسجد بنا شده در کوه اصرار داشته و گروهی به انتظار برای مداخله‌ی الهی برای باز کردن مسیر اجرایی نمودن این طرح اعتقاد دارند.

باید اضافه نمود که بزرگترین موفقیت آنان، تاثیر فزاینده در نظام آموزشی و تربیتی در اسرائیل می‌باشد. این جریان در دولت نتانیاوو، باراک و شارون مشارکت و حضور داشتند، اما به دنبال بازسازی چهره ناسیونالیسم بوده و مدل آموزشی را تولید کردند که در آینده بسته‌ای کامل از روند تربیتی برای نسل‌های آتی اسرائیل محسوب شده و در مدارس ابتدایی تا متوسطه مورد استفاده قرار گرفت. این بسته تنها و تنها یک نوع از فارغ‌التحصیلان را به همراه خود دارد؛ فارغ‌التحصیلان نژادپرست وابسته و متعصب رادیکال. مطالعات اخیر روی نسل جدید بیانگر این است که در آنان این رویکرد نهادینه گردیده، بنابراین در زمانی که جامعه‌ی دانشگاهی اسرائیل و سایر عرصه‌های فرهنگی آن در معرض کمترین انتقاد جهانی بوده‌اند، نظام تعلیم و تربیت به دام تعبیر رادیکالی صهیونیسم از تاریخ و جامعه افتاده و به شدت دچار تنزل فکری گردیده است. این واقعیت متضاد در کنار برنامه‌های تلویزیونی مانند "نکوما"^{۳۳} اگر آشکارا گذشته‌ای مسئله‌دار را به تصویر می‌کشد، هر نیاز برای آینده‌ی دموکراتیک‌تر و لیبرال‌تر را تبلیغ می‌نماید و در نهایت مجموعه‌ای متضاد از برنامه‌های آموزشی و فرهنگی بوجود می‌آید که تاکید آن بر برتری قومیت بر هر نظام ارزشی دیگر است. این رویکردها در زمان بدست‌گیری وزارت آموزش توسط یکی از اعضاء وابسته به حزب مفدال در دولت نتانیاوو، توسعه یافته و توسط "لیمور لیوانت" وزیر آموزش دولت شارون از تاریخ فوریه‌ی 2001 به اجرا درآمد. این درحالی است که تا پایان نخست‌وزیری نتانیاوو (در دوره‌ی قبلی یعنی دولت قبل از باراک) وزارت آموزش اسرائیل کتاب‌های تاریخ جدیدی را برای نظام ابتدایی و مدارس تولید و عرضه نمود که در خلال آن پنجاهمین سالگرد تاسیس دولت یهودی را گرامی داشت. یکی از این کتاب‌ها، کتاب استقلال اسرائیل است که تاریخچه این رژیم را در زمان تاسیس آن در 1948 میلادی، تبیین می‌نماید و در سه مجلد به چاپ رسیده است. تاریخی توأم با تحریفات که اشاره‌ای به حضور فلسطینیان به صورت گسترده در اراضی اشغالی نداشته و به حضور آنان در خلال جنگ 1948، به عنوان شهروندان اسرائیل تحت یک رژیم نظامی تا سال

1966، و به عنوان یک جمعیت مورد اشغالگری قرار گرفته در کرانه‌ی باختری و نوار غزه از سال 1967، اشاره‌ای نکرده است.

مسئله آوارگان فلسطینی موضوعی است که خوانندگان و دانش‌آموختگان این کتاب در مورد آن چیزی نخوانده و نمی‌آموزند، آنان صرفاً از وجود "تروریسم فلسطینی" که به دلایلی نامشخص از دهه 1960 به وجود آمده است، مطلع می‌گردند.

در خلال سال‌های 1996 لغایت 1998 و سال‌های 1999 لغایت 2001، ایده‌های نئوسهیونیزم به کل نظام آموزشی و با مقادیر و دوزی بالا، تزریق گردید. پیش از سقوط دولت در پایان 1998، طرح جدیدی با هدف ارتباط دانش‌آموزان با ارتش از سوی جریان نئوسهیونیزم، مطرح گردید. این طرح کودکان از مهدکودک تا پایان دوره‌ی دبیرستان را دربرمی‌گرفت. در خلال این طرح آنان را برای شرایط نظامی و مواجهه با موقعیت‌های فشار و رشد مهارت‌های رهبری و کادری در میدان جنگ، آماده می‌نمود. آمادگی جسمانی نیز که مورد نیاز ارتش است در آینده به عنوان پیش‌شرط لازم برای قبولی در دانشگاه و فارغ‌التحصیلی پیش‌بینی شده است. یکی از بخش‌های اجباری نظام آموزشی در آینده؛ شرکت در مانورهای ارتش و آموزش‌های نظامی دیگر در نظر گرفته شده است. در این طرح اهداف مذکور از طریق دروس فراوان در خصوص سهیونیزم و مطالعات اسرائیل_سرزمین، تامین می‌گردید. در سه سال آخر دوره‌ی متوسطه نیز طرحی با عنوان "برنامه‌ای برای افزایش انگیزه و آمادگی برای IDF" (نیروی دفاعی اسرائیل) که در سال اول آن بر تعهد فردی نسبت به سرزمین مادری متمرکز بود، در نظر گرفته شد و در دو سال میانی دوره‌ی متوسطه بر مشارکت حقیقی در حیات نظامی تاکید می‌گردید. طرح کلان آموزشی در بسیاری از مدارس به اجرا درآمد. حال هر دانش‌آموز اسرائیلی تاریخ سرزمین محل زندگی خود را بر اساس تفسیر و تأویل نئوسهیونیستی می‌آموخت. آموزشی که دیدگاه دانش‌آموز را در آینده نسبت به پیرامون او، شکل می‌داد. حال سوال اینجا است که در آینده اگر یک پژوهشگر یا سخنران پس‌اسهیونیست هر چقدر هم خوش‌شانس باشد، به چه میزان خواهد توانست در ابراز و جا انداختن عقاید خود موثر باشد؟ در یک دوره‌ی کوتاه در خلال سال‌های 1999 تا 2000 به نظر می‌رسد که حرکتی جدید در وزارت آموزش و پرورش آغاز گردید به نحوی که "یوسی سارید" رهبر حزب چپ‌گرای سهیونیست، به رغم نمایندگی نئوسهیونیست‌ها از سوی وزیر قبلی به نام "مرتز"، توسط باراک به عنوان وزیر آموزش منصوب گردید. مرتز تحت نظارت "شادومیت آلونی" یک تلاش آموزشی نوین را هدایت نمود. در 1995 تیمی از معلمان و دانشگاهیان اسرائیلی فعالیت روی یک برنامه‌ی آموزشی تاریخ‌نگاری را آغاز نمودند. برنامه‌ای که بتواند تاریخ اسرائیل را از زاویه‌ای انتقادی‌تر مورد کنکاش قرار دهد. هدف این برنامه نمایش ایجابی‌تری از طرف فلسطینی بود. «اونر بن عاموس» یکی از اعضای کمیته‌ی آماده‌سازی این برنامه‌ی نوین در مصاحبه‌ای با نشریه‌ی هآرتص عنوان نمود؛ "در گذشته آموزش تاریخ در اسرائیل تحت تأثیر نسخه‌ای بود که ادعا می‌کرد اسرائیلی‌ها حق انکارناپذیری نسبت به سرزمین دارند که پس از 2000 سال تبعید به آن بازگشته‌اند و به سرزمین خالی برای سکونت رسیده‌اند. امروزه ما نمی‌توانیم آموزش تاریخ را از مناظرات درون دانشگاهی و ادبیات

حرفه‌ای منفک نماییم. باید نسخه‌ای فلسطینی و روایتی جدید را به تاریخ اسرائیل وارد نمود تا دانش‌آموزان بدانند که گروه دیگری نیز هستند که در جنگ 1948 تحت تأثیر جدی صهیونیسم و استقلال قرار گرفتند". (Wurmser, 1999, 18-23)

بطور کلی باید اذعان نمود که دیدگاه نئوصهیونیسم نسبت به گذشته، رویکردی رمانتیک و ناسیونالیستی است و در جریان بوده و نوعی همزیستی نامتعادل میان دو رویکرد متناقض به تاریخ صهیونیسم همچنان باقی مانده است. صهیونیسم سنتی نیز بر تلاش برای ساخت یا بازسازی یک مرکز ایدئولوژیک در درون نظام سیاسی و محیط روشنفکری پافشاری می‌نماید، مرکزی که توسط جنبش کارگر نمود پیدا کرده بود و تا وقتی که تهدیدات امنیتی در همان سطح سالهای دهه‌ی 2000-2010 باشد، آنان نیز در این مهم موفق خواهند بود. در زمان‌های کم‌تنش که عموم مردم به دنبال رها نمودن هر مناقشه‌ی اجتماعی و اقتصادی به نفع امنیت هستند، این مشاجر به قدرتی افزونتر، تکرار خواهد گردید. مناقشه میان آنانی است که می‌خواهند به نام دموکراسی و لیبرالیسم، اصول صهیونیسم را از پایه به چالش بکشند و گروهی که متعصبانه و به قیمت دموکراسی و لیبرالیسم بر آن اصول متعهد می‌باشند. حزب کارگر می‌خواست این قاعده را به هم بریزد و راهی را برای تطبیق این اصول با آرزوی انعقاد صلح و بازگشت اسرائیل به هویتی لیبرال و دموکراتیک بیابد. این به معنی تقسیم جامعه به خود و دیگری است و جالب اینجاست که این نوع درک در قلب اندیشه‌ی پسا صهیونیسم جای داشته و نیروی محرکه‌ی جریان نئوصهیونیسم هم می‌باشد. عرصه تعادلی داخلی اسرائیل به این شرح است که در عرصه سیاسی مرکزیت با دو حزب صهیونیست سنتی است که ارتباط تنگاتنگ با نخبگان اصلی کشور دارند، آنان کسانی هستند که نیازی به تصمیم‌گیری در مورد آینده‌ی اسرائیل جدا از حوزه‌ی روابط اسرائیل - فلسطین نمی‌بینند. قلمرو و محدوده‌ای که باید در مورد آن تصمیم بگیرند، کرانه باختری و نوار غزه است و این احتمال وجود دارد که با توجه به انتفاضه‌ی دوم در صورت ضرورت از نیمی از آن به نفع هویت مستقل فلسطینی که می‌تواند به عنوان یک کشور هم باشد، چشم‌پوشی نمود. بر اساس اندیشه پسا صهیونیسم الباقی قلمرو می‌تواند ضمیمه‌ی اسرائیل گردد و یهودیان در آن ساکن شوند و قدس شهری واحد و پایتخت اسرائیل باقی خواهد ماند. این در حالی است که مسئله‌ی آوارگان حل نشده باقی خواهد ماند و یا حداقل به آینده‌ی دوری موکول خواهد شد.

سیاست‌مداران و هیئت‌حاکمه‌ی اردوگاه صهیونیسم سنتی، ماهیت قطعه‌قطعه کردن جامعه‌ی اسرائیلی را نمی‌پذیرند و نسبت به آن احساس نگرانی جدی نیز ندارند، چرا که نگرانی اصلی آنان ضرورت افزایش قدرت هسته‌ای اسرائیل و موفقیت در فن‌آوری‌های نوین به عنوان عوامل ضمانت اجرایی برای حیات آتی این رژیم است، در حالی که قرائت گفتمان پسا صهیونیسم نسبت به گذشته، راه‌حلی عادلانه برای مسئله‌ی آوارگان را بهترین ضمانت برای امنیت و حیات اسرائیل می‌پندارد. هنگامی که عرصه‌ی داخلی رها شده، اندیشه‌ی نئوصهیونیسم به عنوان یک گزینه مطرح می‌شود. در نقطه‌ی مقابل پسا صهیونیسم نوعی امنیت پایدار را در اراضی اشغالی دنبال می‌نماید که توأم با واقع‌گرایی نسبت به شرایط موجود داخلی و منطقه‌ای است، اما میزان ایجاد ائتلاف، پویایی و دستیابی به قدرت در این گفتمان منوط به توان اقناع اطراف

مختلف در درون این رژیم و عوارض ناشی از شکاف‌های داخلی، خواهد بود. آنچه مسلم است دیدگاه ائتلافی متعصب اسرائیلی نسخه‌ای پایدار را برای امنیت در اراضی اشغالی تجویز نموده و کاهش اقبال عمومی در درازمدت و رشد روند مهاجرت معکوس به دلیل عدم دستیابی به صلح و نارضایتی تدریجی ناشی از عدم آرامش و آسودگی شهروندی وعده داده شده، را به همراه خواهد داشت.

پساصهیونیزم گفتمانی برای آینده

اندیشه‌ی پست‌صهیونیزم تاکنون به عنوان دیدگاهی منطقی‌تر نسبت به آینده در مراکز استراتژیک مطالعاتی، پژوهشی و فرهنگی در تل‌آویو، مناطق مجاور قدس و اطراف کیبوتس‌ها که به سرعت مبدل به مراکز تفریحی و فرهنگی می‌شوند، مطرح و گسترش یافته است. تأکید آن بر سکولاریسم و جهانی‌شدن، جامعه را تا حدی قطبی نموده و به نوعی "اکثریت خاموش" را در انتخاب میان بابل عاصی یا قدس مقدس یعنی اسرائیل لیبرال دموکراتیک یا اسرائیل نژادپرست، مخیر می‌نماید. دیدگاه نژادپرستانه نسبت به گذشته، تعبیر ناسیونالیستی از حال و رویکرد حکومت دینی نسبت به آینده برای اکثریت اسرائیلی‌ها در اوایل قرن بیست و یکم به عنوان گزینه‌ی مطلوب‌تر، مطرح می‌باشد. جامعه‌ی اسرائیلی راه‌حل سوم را در حالتی خوش‌بینانه خیال‌پرداز و در نگاهی بدبینانه فریبکار تلقی می‌نموده است. با بروز انتفاضه‌ی دوم، روایت دولت صهیونیستی سنتی ایهود باراک برای شرح شکست قرارداد کمپ دیوید در اگوست سال 2000، به عنوان بهانه‌ای برای بروز و ظهور دوباره‌ی خشونت در سرزمین‌های اشغالی و بطوراساسی از جانب نئوصهیونیست‌ها، مطرح و مورد اقبال قرار گرفت. تأویل آنان از شرایط موجود از طریق طرفداران شارون و خود وی در اسرائیل به عنوان گفتمان قابل اجماع عمومی، پذیرفته شد، چرا که راه‌حل دستیابی به امنیت، پذیرش و مصرف این نسخه، تلقی می‌گردید. در این راهکار نوعی عقب‌نشینی به سمت راه‌حل غیرپایدار و کوتاه‌فکرانه، حادث گردید. اما به سختی می‌توان گفت که این وضع ناپایدار تا چه زمانی باقی مانده و استمرار خواهد یافت. بروز شکاف‌های درونی، پایه‌های این تعویق در منطق تصمیم‌گیری را دچار تزلزل خواهد نمود. نمونه‌ی آن حوادث یکسال ونیم پس از انتفاضه‌ی دوم است که بیانگر ظهور مجدد جناح چپ پست‌صهیونیزم و جنبش‌های ضداشغالگری، امتناع سربازان از انجام خدمت در سرزمین‌های اشغال شده و تبلور سلول‌های اندیشه‌ی پست‌صهیونیزم سیاسی در دانشکده‌ها و دانشجویان پردیس‌های دانشگاهی است. این پدیده برتری رفتار نئوصهیونیست‌ها و دریافت فلسطینی‌هایی را که در فرایند تصمیم‌سازی، دولت شارون را تایید نموده و به پیش می‌بردند را از بین برد. این که چه جریانی دست بالا را داشته و دارد، مهم و هدف این پژوهش نبوده، اما توجه و اهتمام به دسته‌بندی‌های سیاسی - اجتماعی که در ورای احزاب و ائتلاف‌های موقت وجود دارد، امری ضروری است، چرا که رفتار اصلی نسبت به فلسطینیان و سایر اعراب در سیاست‌های مختلف رسمی، آموزشی و رسانه‌ای آینده‌ی اسرائیل را ترسیم خواهد نمود. اسرائیل پس از گذشت بیش از 60 سال، جامعه‌ای با نقاط تقاطع گوناگون و شکاف‌های عمیق و لاینحل است. رهبری سیاسی این رژیم باید نسبت به میزان چشم‌پوشی از سرزمین‌های اشغال شده، برای پیشبرد فرایند صلح و دستیابی به امنیت پایدار، تصمیم‌گیری نموده و اندیشه کند. این در حالی است که این یک تقاطع و معضل کم

اهمیت بوده و اگر و هنگامی که اسرائیل به سلامت از آن عبور نماید، با مشکلات مهم و پیچیده‌تری روبرو خواهد بود که مهم‌ترین آن دوگانگی قومی- شهروندی در اسرائیل، مشکلات جمعیتی، فقدان عمق استراتژیک، بحران هویتی و... است.

متفکران پست صهیونیسم با کمک رسانه‌ها به گزینه‌هایی اشاره نمودند که معطوف به شکاف‌های مذکور است. موجودیتی قومی که در چارچوب بازسازی گذشته، هیچ توافقی با جمعیت فلسطینی را بر نمی‌تابد و حق برابری را برای اعراب اسرائیلی نیز قائل نبوده و حتی عدالت اجتماعی برای محرومان اسرائیل را در نظر ندارد. این رویکرد که مورد توجه گفتمان پسا صهیونیسم قرار گرفته در آینده به شکاف‌های درونی دامن خواهد زد. این نژادپرستی در ارتباط وثیق و تنگاتنگی با تعابیر متصلب و انعطاف ناپذیر از یهودیت به عنوان رویکردی نژادپرستانه و حاوی تعصب نژادی است، که در حال حاضر نیز در اسرائیل شایع بوده است، حال آن که اسرائیل بیشترین آمار اختلاف طبقاتی میان فقیر و غنی را در میان دنیای عربی و غربی دارد. گزینه‌ی دیگر "جامعه مدنی" است که رأی تاریخی متفکران پسا صهیونیسم را پذیرفته و خطاهای گذشته را با احتمالات ایجابی در آینده مرتبط می‌سازد. این گزینه شامل صلح پایدار در فلسطین اشغالی می‌شود، به معنی تشکیل یک دموکراسی واقعی بدون هیچ نوع تبعیض با جامعه‌ای طرفدار برابری حقوق شهروندی و حق رای که به گروه‌های محروم و اقلیت‌های تحت سلطه، امید به آینده را اعطا می‌نماید. این می‌تواند یک قاعده برای اسرائیل در آینده‌ی دورتر برای موجودیت سیاسی جدیدی که در طول رود اردن و دریای مدیترانه گستره یافته، باشد یعنی فلسطینی دموکراتیک و برابر برای تمامی شهروندان صرفنظر از گرایش‌های قومی و مذهبی. جریان نئو صهیونیسم بر خلاف ایده‌ی صهیونیسم سنتی تردیدی برای شرح بخش ناخوشایند تاریخ آغازین دولت اسرائیل ندارند. این بخش شامل تبعیض علیه یهودیان مزراحی و ارتدوکس می‌شود. آنان همچنین هیچ‌گونه شبهه اخلاقی در توصیف کشتارها و خشونت علیه فلسطینیان ندارند، برخلاف صهیونیسم سنتی، جریان نئو صهیونیسم در تلاش برای نمایش واقعیتی بر پایه‌ی تناقضاتی همچون اشغالگری روشنفکرانه، سلاح پاک، نژادپرستی لیبرال و قومیت‌گرایی دموکراتیک نمی‌باشد. این جریان توسط جامعه‌ی دانشگاهی پریشانی حمایت می‌شود که هنوز درگیر حفظ توهمات جامعه‌ای است که از چنین تقاطع‌ها و نقاط اختلافی به دور است. گفتمان صهیونیسم سنتی که هنوز کنترل در علوم اجتماعی در اسرائیل را در دست دارد، اسرائیل را جامعه‌ای توصیف می‌نماید که هم می‌تواند نژادپرستانه و هم مدنی باشد.

برای برخی این سردرگمی پایان یافته است، چرا که آنان گفتمان پسا صهیونیسم را پذیرفته‌اند، آنان گذشته‌ای را قبول دارند که در آن صهیونیسم در اشتباه بسر می‌برده و مسیر جایگزین برای اصلاح آنرا ارائه می‌دهند، اما از آنجا که پیام آنان همواره با نظام آموزشی و سیاسی در تضاد و زاویه می‌باشد، خطر انزوا و برخورد با آن وجود خواهد داشت، اما در عین حال رابطه‌ی معکوس ناتوانی ایده‌ی صهیونیسم در افناع عمومی با افزایش اقبال به ایده‌ی پسا صهیونیسم مشهود است. سه عامل می‌تواند این چشم‌انداز ناروشن را تغییر دهد. اول، تعریف صریح و شفاف اهداف از سوی کسانی است که خود را متعلق به اردوگاه مدنی و دموکراتیک اسرائیل می‌پندارند. این تصریح که باید مسئله‌ای را روشن کند مبنی بر این که آنچه که جایگزین می‌شود در چارچوب اهتمام به حقوق انسانی و شهروندی قابل دستیابی برای تمام طرف‌های یهودی و

فلسطینی است. این درحالی است که هنوز اهداف شفاف‌سازی نشده و نوعی سردرگمی و تردید در اردوگاه پسا‌صهیونیسم مشاهده می‌گردد. به همین علت است که از لفظ پسا‌صهیونیسم برای تعریف گفتمان جایگزین استفاده می‌شود، چرا که باید توجه داشت که به نظر می‌رسد در نهایت این گفتمان نوعی "نقد درون گفتمانی" است که بطور کامل از ایده‌ی صهیونیسم با همه‌ی محدودیت‌ها و مشکلات آن، جدا نمی‌شود.

دوم، عزم طرف‌های فلسطینی و اسرائیلی برای دستیابی به یک راه‌حل روشن بر پایه‌ی دموکراسی و مدنیت. پسا‌صهیونیسم یک پدیده‌ی یهودی است که دوران گذار برای خروج از صهیونیسم را در دستور کار خود دارد، اما نکته مهم این است که این خروج به چه طرفی خواهد بود؟ بدون دریافت خواست طرف فلسطینی و با توجه به تحولات جهانی‌شدن و دموکراسی نمی‌توان هدف را به درستی تبیین نمود. برخی ابهامات نیز در این راستا مطرح است؛ آیا یک کشور دموکراتیک و مدنی خواهد توانست که به دو طرف خدمات دهی نماید؟ آیا ساختار سیاسی فعلی می‌تواند به یک حکومت واحد تبدیل شود؟ آیا این اهداف در یک ساختار فدرال به گونه‌ای قابل دستیابی خواهد بود که بتواند هویت‌های ملی خود را اقلیت و تکریم نماید یا این که ایده تشکیل دو دولت راه‌حل بهتر است، البته اگر اساساً با توجه به واقعیت پسا‌اسلو چنین چیزی ممکن باشد؟

عامل سوم، جایگاه قدرت‌های بزرگ، امریکا و اروپایی‌ها است، چرا که بدون همراهی آنان امکان تغییر در درون اسرائیل با مشکلاتی مواجه خواهد شد. این همراهی لزوماً از طریق اعمال فشار و تحریم علیه یک طرف نیست، بلکه پذیرش اصل دموکراسی و احترام به نظر اکثریت و حمایت از جوامع مدنی و موکراتیک، امری ضروری است. غرب باید این رویکرد که در جوامع دموکراتیک تنها در صورتی به رسمیت شناخته خواهند شد که در خلال جنگ سرد طرفدار غرب بودن باشند و یا برداشت از خاورمیانه به نحوی که پتانسیل تبدیل شدن به دموکراسی بر اساس نظریه‌های مدرنیزاسیون ارائه شده توسط اندیشمندی چون هانتینگتون را کنار بگذارد و نگاهی واقع‌بینانه به حوادث اجتماعی منطقه داشته باشد. چرا که براساس نظر هانتینگتون هیچ‌کدام از دولت‌های فعلی منطقه مشمول پتانسیل تبدیل شدن به دموکراسی نمی‌باشند. گزارش سازمان عفو بین‌الملل در 1998 در بخش مربوط به امریکا و اسرائیل، روزه‌ای به سوی تمام کسانی است که به آسانی جوامع مختلف را به دموکراتیک و غیردموکراتیک تقسیم می‌نمایند. بنابراین لازم است که غرب فاکتورهای پیشرفت، ثبات و رفاه اجتماعی در منطقه را مورد بازنگری قرار دهد، چرا که تصویر ناموزون تنها دموکراسی در خاورمیانه در نظر آنان، به چالش کشیده خواهد شد. یک راه‌حل منطقی برای این مهم، توجه به انگیزه‌های پیچیده‌ی صهیونیسم از ابتدای تاسیس دولت یهودی و ایجاد شبکه‌ای از اضطراب‌ها، نگرانی‌ها، ترس، علائق و آرزوهای دست نیافته در اکثریت یهودی در اسرائیل فعلی است که در برخورد با روند جهانی واکنش‌های ملموسی را بروز خواهد داد. امکان دارد که خواست و عزم برای ایجاد ساختار دموکراتیک وجود داشته باشد، اما سایر ملاحظات و مفاهیم ایدئولوژیک در پروژه‌ی صهیونیسم و اسرائیل در فلسطین مسلط گردد. نمایش مداوم تصویر غربی اسرائیل به عنوان جزیره‌ی دموکراتیک در

برهوت عربی، یکی از اصلی‌ترین موانع برای کسانی است که در تلاش‌اند در اسرائیل جامعه‌ای مدنی و دموکراتیک برای همه افراد ساکن فلسطینی و اسرائیلی، ایجاد نمایند.

نتیجه‌گیری

کشیدن یک خط دقیق میان جریان ضدصهیونیسم و پساصهیونیسم کمی دشوار می‌نماید و این امر فرصت‌ها و تهدیداتی را برای اسرائیل رقم خواهد زد. "چارلز کراتامر" با تاکید بر نسبت میان این دو جریان با اصل تشکیل دولت یهودی عنوان می‌نماید که ضدصهیونیسم با ایده تشکیل دولت و دولت-ملت‌سازی یهودی مخالف است، این درحالی است که پساصهیونیسم با اصل تشکیل دولت-ملت مخالف نبوده است. این همان تعبیر نقد درون‌گفتمانی است که به نظر می‌رسد در ماهیت پست‌صهیونیسم نهفته باشد. پساصهیونیسم درباره ماهیت و چگونگی اداره دولت طرح و بحث دارد. این درحالی است که به‌رغم چنین تفکیکی انتقادات بنیادین ایده پساصهیونیسم از گفتمان صهیونیسم، آن را تا حد ضدیت با این گفتمان پیش برده است و در عمل به نفع جریان ضدصهیونیسم و بالعکس تمام شده است. جریان پساصهیونیسم ترکیبی از نحله‌های مختلف است که به‌رغم تمایزات نقطه اشتراک این جریان‌ها؛ نقد به گفتمان صهیونیسم و دولت صهیونیستی-یهودی است.

از نظر منتقدان پساصهیونیست، ایده صهیونیسم تنها یک ایدئولوژی ناسیونالیستی است که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی متولد شده و با توسل ابزارگونه به آموزه‌های مذهبی یهودیان و دین یهود، تلاش نمود تا قرائتی مذهبی از اصول، اهداف و برنامه‌های ناسیونالیستی، ارائه نماید. بنابراین این نگاه تقلیل‌گرایانه به دین یهود، آنرا از سطح متعالی خود

به سطح ایدئولوژی ناسیونالیستی و قوم‌گرایانه، تنزل داده است. برخی از این منتقدان این ایده را نوعی "ارتداد" می‌دانند از جمله "هیرش" از رهبران مذهبی یهود عنوان می‌نماید که: "صهیونیسم ضدیت با یهودیت است و می‌خواهد یهودیان به صورت یک پدیده ملی تعریف شوند و نوعی ارتداد محسوب می‌گردد". (Herbert, 1998, 25-27) بخشی از منتقدان صهیونیسم ارتدوکس‌های مذهبی‌اند که با برداشت‌های ملی‌گرایانه و نژادپرستانه مخالفت دارند. آنان جامعه‌ای با مردمی کشیش مسلک و ملتی مقدس را پیشنهاد می‌دهند. جامعه‌ای که در آن ملت یهود بتوانند بر اساس قوانین مقدس خود زندگی نمایند. برخی از منتقدان گفتمان صهیونیسم روایات تاریخی این ایده را مورد تردید قرار داده‌اند. از جمله مسئله آزار یهودیان در جوامع غیریهودی، بلاصاحب بودن سرزمین فلسطین در هنگام مهاجرت یهودیان، خروج اختیاری فلسطینیان از سرزمین و...

بعد از گذشت چند دهه از تشکیل دولت یهودی در فلسطین و خروج اسناد طبقه‌بندی شده اولیه و نشر آن در محافل دانشگاهی، تدقیق مورخان بر این اسناد، منجر به تطبیق روایات یا واقعیات گردیده و مبالغه در مسئله‌ی آزار یهودیان و استفاده‌ی ابزاری از این موضوع، حضور ملتی با سابقه‌ای کهن در سرزمین فلسطین در زمان ورود صهیونیسم و اجبار و آوارگی فلسطینیان ناشی از فشار برای اسکان یهود صهیونیست در سرزمین، افشا گردید. بنی‌موریس مورخ برجسته‌ی پساصهیونیست عنوان داشته: "خروج فلسطینیان آواره از شهرهایشان در سال 1948 نه از روی اراده و بر اساس درخواست کشورهای عربی، بلکه نتیجه خشونت و اعمال زور نیروهای اسرائیلی بوده است". (Morris, 1999, 17-20)

نحله دیگری از منتقدان صهیونیسم، شرایط جامعه‌ی اسرائیل را مورد بررسی جامعه‌شناسانه قرار داده و به عدم تطبیق آنچه به اجرا درآمده است، وعده الگوی کامل آرمانی ارائه شده از سوی صهیونیسم، اذعان نموده‌اند. این نحله پساصهیونیسم عنوان داشته که پس از گذشت دهه‌ها از درگیری فلسطینیان با اسرائیل، نه تنها رفاه، امنیت و آسایش آرمانی بدست نیامده، بلکه همواره موضوع حیات رژیم، امنیت ساکنین و سایه جنگ بر اسرائیل حاکم بوده است، حال آن که در مقایسه‌ی اولیه یهودیان خارج از فلسطین و ساکن اروپا و امریکا در شرایط امن و رفاه حداکثری بسر می‌برند. این حس مقایسه در نسل جدید در اسرائیل بیشتر ملموس بودن و آنان خطی را بر الگوی ارائه شده‌ی صهیونیسم ترسیم می‌نمایند. نسل جدید اسرائیل پیروی از ایده صهیونیسم را تکرار خطای گذشته و حرکت بر خلاف جریان جهانی توصیف می‌نماید و الگوی فراملی و چندفرهنگی را در برابر ناسیونالیسم نژادپرستانه پیشنهاد نموده است، مسیری که از نظر آنان از هزینه کمتر و امنیت بالاتری برخوردار خواهد بود.

برخی اندیشمندان پساصهیونیسم، بر لزوم بازنگری در مفاهیمی چون دولت یهود، هویت یهودی، نقش مذهب در سیاست و راهکارهای دستیابی به صلح پایدار تأکید می‌نمایند. بر این اساس پساصهیونیسم تلاشی برای ادامه حیات صهیونیسم در عصر جدید تلقی شده که برداشت‌ها و روایات‌های جدیدی برای ادامه مسیر پیشنهاد می‌گردد. مانند آنچه در خصوص پست‌مدرنیسم اتفاق افتاده و برخی آنرا به گذار از مدرنیته و برخی نافی آن تلقی می‌نمودند. اندیشمندان و دانشگاهیان

اسرائیلی از جمله "گورنیک" استاد دانشگاه تل‌آویو، "ورم سر"، "بنی‌موریس" و... بر فرصت‌ها و تهدیدات ایده جایگزین برای صهیونیسم، تاکید نموده‌اند.

برخی اندیشمندان اعتقاد ندارند که ناسیونالیسم سیاسی به پایان رسیده بلکه بر این باورند که ماموریت مذهب پایان یافته است و مرحله نوین اسرائیل مرحله‌ای فاقد حضور مذهب خواهد بود. آنان اقدام به تکریم عملکرد صهیونیسم در تأسیس دولت یهودی و احیای زبان عبری می‌نمایند. در نقطه مقابل، برخی اندیشمندان پسا صهیونیست اصل موجودیت ملت یهود را مردود دانسته و با ایده صهیونیسم و ناسیونالیسم سیاسی مخالفت دارند، از جمله ارتدوکس‌های افراطی و چپ‌گرایان رادیکال که موجودیت اسرائیل را یک اتفاق تاریخی می‌پندارند.

فرصت‌های گفتمان پسا صهیونیسم برای اسرائیل به قرار ذیل خواهد بود:

اول، در برداشت صهیونیستی، مذهب و سیاست پایه‌های تشکیل دولت یهودی می‌باشند. این مهم مشارکت برابر گروه‌های مختلف را در فعالیت‌های سیاسی و سرنوشت ملی محدود می‌نماید و عملاً غیر یهودیان محذوف پنداشته می‌شوند. در گفتمان نوین فرا صهیونیستی ماهیت مذهبی دولت نفی شده و اسرائیل را دولتی برای تمام ساکنان سرزمین می‌داند. بر این اساس اسرائیل در جامعه یهودی، به دولت دموکراتیک و ادغام شده با غیر یهودیان می‌باشد.

دوم، برداشت نوین در مفهوم ملت یهود که در تعریف صهیونیستی هر یهودی پراکنده در جهان را شامل شده و خواستار مهاجرت آنان به سرزمین فلسطین می‌شود. در این نگاه عامل قومیت و مذهب و نگاه نژادی نقش عمده را ایفا می‌نماید، این در حالی است که در نگاه جایگزین فرا صهیونیستی عامل قومی و مذهبی حذف شده و ملت را مجموعه‌ای انسانی که در یک سرزمین گرد هم آمده‌اند، صرف‌نظر از قومیت و مذهب آنان می‌پندارد که مشتمل بر یهودیان و غیر یهودیان ساکن اراضی اشغالی می‌باشد. بر این اساس مفهوم تابعیت و حقوق شهروندی نیز دچار تحول شده و صرفاً افراد مقیم اسرائیل غیر یهودی و یهودی را شهروندی می‌داند که دولت فرامذهبی و قومی موظف به تأمین حقوق آنان است. در این چارچوب نگاه سنتی به اعراب و فلسطینیان تغییر یافته و زمینه برای حضور آنان در عرصه‌های داخلی سرزمینی فراهم می‌گردد. نگاه عداوت‌آمیز نسبت به آنان اصلاح خواهد گردید، چرا که آنان نه تنها دشمن اسرائیل تلقی نمی‌شوند بلکه شهروند و جزئی از ملت نوین محسوب می‌گردند. با این نگاه عواملی که موجب برانگیختن احساسات علیه اسرائیل شده از بین رفته و در عمل جنگ دائمی به پایان خواهد رسید. در این صورت دولت یهودی جای خود را به دولت دموکراتیک داده و ملت مشتمل بر شهروندان فلسطینی آواره نیز می‌گردد و حقوق شهروندی برای آنان برقرار خواهد گردید. اصلاحیه قانونی در این خصوص در سال‌های 1985 و 1986 در پارلمان اسرائیل انجام گرفت و موضوع بازنگری در "قانون بازگشت" مطرح گردید که البته تصویب نشد، اما در سال 1992 پارلمان مصوبه‌ای را گذراند که بر اساس آن اسرائیل از دولت یهودی به دولت یهودی و دموکراتیک تغییر یافت و این خود بیانگر شروع این روند خواهد بود.

سوم، کاهش شکاف‌های درونی اسرائیل و انسجام درونی و اتمام مناقشه و منازعه با اعراب و تبدیل شدن شرایط به همزیستی مسالمت آمیز کلیه فرهنگ‌ها و اقوام.

تهدیدات گفتمان جایگزین فراصهیونیستی برای اسرائیل عبارتند از: اول، ایجاد خدشه به پروژه ملت‌سازی ایده صهیونیزم که از این طریق موفق به گردآوری یهودیان پراکنده در جهان و معطوف نمودن افکار عمومی یهودی به سرزمین فلسطین به صورت ارگانیک، گردیده است. بنابراین طرح گفتمان فراصهیونیستی ایجاد ترکی بر باورها و اصول به ظاهر خدشه‌ناپذیر، اسطوره‌ها و پروتکل‌هایی که اسرائیل بر اساس آن بنا شده است، خواهد بود. دوم، بی‌اعتبار ساختن نظریه دولت یهود که بر اساس آن، هویت، مشروعیت، اهداف و استراتژی‌های این رژیم شکل گرفته است. در حقیقت ایجاد خدشه بر اتوپیای ترسیم شده توسط ایده صهیونیزم در سایه‌ی "دولت یهود" که در نهایت بحران هویت و مشروعیت را به همراه خواهد آورد و خطری جدی برای موجودیت این رژیم خواهد بود. سوم، تعلیق در سیاست جذب و مهاجرت یهودیان و تقویت مهاجرت معکوس در اسرائیل در کنار لزوم اهتمام به مسئله‌ی آوارگان فلسطینی و جذب اعراب رانده شده، که از طریق زیر سوال رفتن قوانینی که مانع فعالیت و مهاجرت فلسطینیان می‌باشد. این امر موجب ایجاد بحران جمعیتی و توپوگرافیک شده و ترکیب جمعیتی را به نفع اعراب برهم‌زده و زمینه‌ی خروج فلسطینیان از اقلیت بودن را فراهم خواهد آورد. چهارم، تقویت شکاف‌ها و خلاءهای درونی رژیم صهیونیستی بالاخص شکاف بین نسلی، نظری و فکری و تشدید روند چندپارگی جامعه اسرائیل و کاهش وحدت و یکپارچگی درونی.

در کنگره جهانی صهیونیزم در سال 2002 اسرائیل به عنوان دولتی یهودی صهیونیستی و دموکراتیک مطرح گردیده و بر سه اصل یهودیت، صهیونیزم و دموکراسی تاکید شد. به نظر می‌رسد این تاکیدات چندباره بر اصول و صورت بندی‌های گفتمان صهیونیزم ناشی از نوعی هراس و نگرانی متفکران و حامیان این ایده در برابر عرض اندام و تقویت گفتمان جایگزین فراصهیونیستی باشد که شرایط داخلی و بیرونی اسرائیل نیز بر گسترش آن نقش خواهد داشت. واکنش‌های این متفکران نسبت به نظریات انتقادی در خلال سال‌های گذشته دلالت بر وجود چنین نگرانی و هراسی دارد، چرا که خدشه بر باورها و اصول بنیادین صهیونیزم از طریق ایده جایگزین در نهایت مشروعیت و کارآمدی صهیونیزم و اسرائیل را به دنبال خواهد داشت.

پست صهیونیزم صرفاً در صورتی حامل آثار ایجابی برای اسرائیل خواهد بود که این رژیم را جامعه‌ای یکپارچه و متحد ارزیابی نماید، در عمل با توجه به چندپارگی و شکاف‌های مختلف و متنوع مستتر در اجتماع اسرائیل و ناتوانی صهیونیزم در پاسخگویی به نیازهای نسل جدید یهودیان، آثار سلبی گفتمان نوین، بیش از نتایج ایجابی آن ارزیابی می‌گردد. همین امر باعث نگرانی شدید هیئت حاکمه از طرح ایده پسا صهیونیزم گردیده و تشجیع احساسات ناسیونالیستی در دستور کار آنان قرار گرفته است، امری که با بروز پدیده جهانی‌شدن و آثار نگاه فراملی جهانی در تعارض خواهد بود. برخی از اندیشمندان پسا صهیونیزم را یک نقد درون گفتمانی در درون صهیونیزم می‌پندارند که در راستای برون‌رفتی از بن‌بست فکری و راه‌حلی برای بحران‌های ناشی از روند جهانی و افزایش قدرت اقناع‌گری گفتمان صهیونیزم، ارزیابی می‌گردد. از

نظر آنان پسا صهیونیسم نه تنها خللی بر بقای صهیونیسم و اسرائیل نیست، بلکه به استمرار و تقویت آن می‌پردازد، چرا که با ترسیم دموکراسی در درون اراضی اشغالی موجبات کاهش فشارهای درونی و بیرونی را بر پیکره رژیم صهیونیستی فراهم خواهد آورد.

در دیدگاه مقابل، برخی متفکران بر این باورند که گفتمان پسا صهیونیسم تغییری اساسی در اندیشه صهیونیسم است و شکاف جدی در درون جامعه اسرائیل ایجاد خواهد نمود و بر آینده حیات و بقای این رژیم تأثیر گذار می‌باشد. از نظر آنان این ایده در حداقل حالت ممکن بستری را برای ظهور شکاف‌های نوین و زمینه‌ای را برای فروپاشی تدریجی فراهم خواهد نمود. مسئله این است که ایستایی گفتمان‌ها در کنار پویایی و تحرک فرایندهای سیاسی- اجتماعی و تحولات بین‌المللی، منجر به ضعف تدریجی گفتمان برای تأثیرگذاری اجتماعی خواهد شد.

گفتمان‌های نوین به دلیل طرح ایده جدید در ابتدا با استقبال روبرو می‌شوند، اما قدرت گفتمان در پویایی و قدرت اقناع مستمر می‌باشد در غیراین صورت جای خود را به گفتمان‌های رقیب خواهد داد. ظهور گفتمان صهیونیسم و انطباق آن با تحولات سیاسی- اجتماعی منجر به تبدیل شدن به گفتمان غالب در زمان خود گردید، اما هنگامی که این گفتمان به دلیل ایستایی توان انطباق خود با فرایندهای سیاسی- اجتماعی را از دست داد، زمینه برای بروز گفتمان پسا صهیونیسم فراهم گردید. گفتمان نوین در حال رشد و تکامل است و به گفتمان سقف‌گونه تبدیل نشده است. این درحالی است که در انطباق مطلوبی با شرایط سیاسی و اجتماعی نوین در سطح جهان می‌باشد و توان پاسخگویی و اقناع عمومی را بدست آورده است و این ناشی از موازنه‌ای میان ایده اقناعی این گفتمان با فرایندها و تحولات سیاسی و اجتماعی است. بنابراین به نظر می‌رسد که صهیونیسم به عنوان گفتمان سقفی به تدریج قدرت انطباق خود را از دست داده و توان لازم برای پاسخگویی نیازها را نخواهد داشت و این ظرفیت و مجال را برای تبدیل شدن گفتمان پسا صهیونیسم به گفتمان غالب فراهم خواهد آورد. این درحالی است که گفتمان نوین اقدام به چالش کشیدن اندیشه‌های صهیونیستی و عملکرد آن نموده است، آن هم با شواهد و استدلال‌هایی که از جانب افکار عمومی و روشنفکران مورد پذیرش قرار گرفته است. تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان، ناکامی در جنگ‌های بعدی و بطور خاص نبرد 33 روزه و نبردهای بعدی در غزه، تاکیدات فلسطینیان بر لزوم تاسیس دولت مستقل فلسطینی در کنار تحولات بیداری اسلامی، اختلافات با مقامات امریکایی بر سر موضوع شهرک‌سازی و مواضع بین‌المللی به ویژه از جانب کشورهای اروپایی و عدم دستیابی عملی به آرمان صهیونیستی نیل تا فرات، امنیت پایدار و دموکراسی برای همه شهروندان، موجی از مهاجرت معکوس را به همراه داشته و همزمان موجب فشار بر ایده صهیونیسم و تقویت موضع گفتمانی پسا صهیونیسم گردیده است که در اولین مرحله جنگ را راه‌حل مناسبی ندانسته و خواستار حذف اقدامات نظامی از برنامه‌های صهیونیسم و گفتگو با اعراب و فلسطینیان شده است. همچنین این مهم موج شدیدی از انتقادات علیه دولت صهیونیستی و هیئت حاکمه را به همراه داشت که خواستار اصلاحات اساسی در اندیشه، نظرات و اقدامات اسرائیل شده‌اند.

با توجه به اثر تحولات سیاسی، اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی بر گفتمان‌های پسا صهیونیسم و صهیونیسم و جایگاه این دو جریان فکری در درون اسرائیل در خلال سنوات آتی در کنار مشکلات فراروی اسرائیل، موضوع مناقشه این دو گفتمان از چالش‌های مهم اسرائیل در سال‌های آینده ارزیابی می‌گردد. افول و صعود هر یک از دو گفتمان در عرصه داخلی اسرائیل تابعی از توانایی اقناع و پاسخگویی هر یک با توجه به تحولات مذکور خواهد بود. اگر صهیونیسم بتواند پاسخ قانع‌کننده‌ای برای سوالات انبوه نسلی که چندان با این ایده آشنا نیست و ابهامات وی معطوف به پیشرفت‌ها، تغییرات و اقتضات قرن بیست و یکم می‌باشد، ارائه نماید، می‌توان گفت که به حیات خود ادامه خواهد داد و در غیراین صورت خلاء فکری در افکار عمومی و روشنفکری اسرائیل توسط گفتمان پسا صهیونیسم پر خواهد شد. به نظر می‌رسد در بلندمدت با آشکار شدن ضعف‌ها، تثبیت عدم دستیابی به آرمان‌های تعریف شده سابق و اجتناب‌ناپذیری انطباق با شرایط چندفرهنگی، جهانی و بین‌المللی، اندیشه و ایده پست صهیونیسم، تأثیرات عمیق و چشمگیری را بر جامعه‌ی اسرائیل بر جای خواهد گذاشت.

منابع

- D. Smith, Anthony (1986), **The Ethnic Origins of Nation**, Oxford, Oxford University Press.
- Habermas, Jurgen (1987), **The Theory of Communicative Action**, Vol. I and Vol. II, Cambridge, Mass., MIT Press.
- Helman, Sara (1993), **Conscientious Objection to Military Service as an Attempt to Redefine the Contents of Citizenship**, Jerusalem University Press.
- Karsh. Efraim (1997), **Fabricating Israeli History: The 'New Historians'**, London, Frank Cass.
- Lash, Scott, and John Urry (1994), **Economics of Time and Space**, London, Sage Press.
- Liebman, Charles, and Eliezar Don-Yehiya (1983), **Civil Religion in Israel**, Berkeley, University of California Press.

- Maier, Charles (1988), **The Unmistakable Past: History**, Holocaust and German National Identity, Cambridge, Mass., Harvard University Press.
- Karsh, Efraim (1997), **Fabricating Israeli History: The 'New Historians**, London, Frank Cass.
- Morris, Benny (1999), **Righteous Victims: a History of the Zionist–Arab Conflict, 1881–1999**, New York, Knopf.
- Norris, Christopher (1997), **Discourse**, Blackwell, Companion to the cultural and Critical theory, Oxford, UK and Cambridge US.
- Oron, Yair (1993), **Israeli-Jewish Identity**, Tel Aviv, Sifriyat Poalim.
- Pappé, Ilan (1992), **The Making of the Arab–Israeli Conflict, 1947–51**, New York, St. Martin's Press.
- Ram, Uri (1993), **Israeli Society: Critical Perspectives**, Tel Aviv, Breirot.
- Ram, Uri, (1995) **The Changing Agenda of Israeli Sociology**, New York, State University of New York Press.
- Ravitzki, A. (1988), **Religion and State in Jewish Thought**, Jerusalem, The Institute For Democracy.
- Schlesinger Jr, Arthur (1991), **The Disuniting of America: Reflections on a Multicultural Society**, New York, Norton.
- Shafir, Gershon (1993), **Territory, Labor and Population in Zionist Colonization, Israeli Society : Critical Perspectives**, Breirot.
- Sternhell, Z. (1995), **Nation Building or Reform of Society**, Tel Aviv, Am Oved, Afakim.
- Herbert, C. Kelman (January 1998), "Israel in Transition from Zionism to Post- Zionism", **Annak**.
- Kimmerling, Baruch (1992), "Sociology, Ideology and Nation Building: The Palestinians and Their Meaning in Israeli Sociology", **American Sociological Review**, no. 57.
- Meged, Aharon (10 June 1994), "Israel Suicidal Urge", **Ha'aretz**,.
- Pappé, I. (Spring 2000), "Israel at a Crossroads Between Civic Democracy and Jewish Zealotocracy", **Journal of Palestine Studies**, vol. xxix, no. 3.
- Pappé, Ilan (Spring 1993), "The New History of the 1948 war" ,**Theory and Critique**, no.3.

- Pappé, Ilan (Winter 1997), "Post-Zionist Critique of Israel and the Palestinians", parts 1-3, **Journal of Palestine Studies**, vol. 26, no. 2.
- Pappé, Ilan (June 1986), "The New History of Zionism: The Academic and Public Confrontation", **Kivvunim: A Journal of Zionism & Judaism**, vol. 8.
- Peled, Y. (1998), "Towards a Redefinition of Jewish Nationalism in Israel- The Enigma of Shas", **Ethnic & Racial Studies**, vol. 21, no. 4, July.

Post-Zionism Discourse & Israel Future, Opportunities & Threats

Mohammad Sohrabi

Associate Professor at OlumeEntezami University

Ehsan Jannati

Ph.D. Student at the Islamic Azad University,

Central Tehran Branch

Abstract

Zionism is the product of a political interpretation of the Jewish religion in the nineteenth century, which could gradually and with the support of western countries make a unified discourse and focus Jews' public opinion on Palestine territory, and with the establishment of a Jewish state in Middle East in addition to giving the promise of peace to the Jewish refugees in the specified land, proposed the territorial idea of from Nile to Euphrates, but this fragmented society is faced with different challenges in political, sociological, population, strategic areas and intellectual, identity discourse issues, so that vast changes has happened in the dominating ideas underlying the foundation of a Jewish state. The changes in academic levels inside Israel, which has brought in new intellectual challenges to society and the governing board, by reviewing and revising the formation of Zionist discourse consideration and evaluation of the achievement of the aims and objectives. The process has many similarities with the flow of post modernism against modernism in west. Transition from this intellectual operational stalemate point is possible through alternative discourses and new resolutions which are in accordance with the internal and external realities of Israel and the region. Suppositions show public interest would be drawn to the new intellectual proposition which is more conforming with the reality & probability of arc-typical & station.

Keywords: Discourse, Zionism, Post-Zionism, Modernism, Post-Modernism, Arc-Typical.